

ضرورت شناخت خدا از منظر امام علی علیه السلام

فاطمه سادات موسوی^۱

^۱ دانش آموخته مقطع دکتری از دانشگاه قرآن و حدیث واحد قم در رشته علوم و معارف نهج البلاغه

چکیده

با توجه به اهمیت خدا شناسی به عنوان نخستین اصل از اصول پنجگانه ی دین، و اینکه اولین قدم برای ورود به توحید و خداشناسی است، برای درک این موضوع به سراغ کسی رفتیم که در اکثر سخنان و ابتدای خطبه های خویش به زیباترین وجه به معرفی و بیان صفات باری تعالی پرداخته است. حضرت امیر علیه السلام بهتر از هر کس دیگری می تواند خداوندی را معرفی کند که در دامن رسول او بزرگ شده و معرفت او را از زبان پیامبرش آموخته است. این مقاله به بررسی چگونگی توصیف خداوند متعال از زبان برترین انسان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله می پردازد و در صدد است تا به دور از قیل و قال های فلسفی خدا را از زبان قرآن ناطق یعنی علی علیه السلام معرفی کند. سؤال اصلی این تحقیق این است که آیا شناخت خداوند اساسا امکان دارد، و اگر این امر ممکن است با چه ابزار و منابعی می توان به این مهم دست یافت؟ آیا طبق فرموده ی علی علیه السلام که می فرماید: "کمال اخلاص برای خداوند متعال نفی صفات از اوست" نمی توان خدا را توصیف کرد؟ آنچه که برای پاسخ به این سؤالات پسندیده تر به نظر می رسد این است که در مورد صفات کمالیه، آنچه که خداوند در قرآن کریم در مورد خود بیان فرموده است، بهترین راهنما در شناخت او است و می توان با همین توصیفات خداوند را معرفی کرد. اما در مورد آن صفاتی که در قرآن از آنها یاد نشده است، انسان تنها می تواند به وسیله ی عقل و وحی (اعم از قرآن و سنت که شامل احادیث پیامبر و امامان معصوم علیهم صلوات الله است) و شهود باطنی از میان ابزار شناخت و با مراجعه به طبیعت و آثار خلقت و منابعی که خداوند در قرآن به انسان معرفی کرده است، به شناخت خداوند دست پیدا کند.

واژه های کلیدی: معرفت، شناخت، صفات کمالی، ابزار، منابع، نهج البلاغه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بیان مسأله

انسان ذاتا موجودی خدا جوست که خداوند، سرشت او را با فطرتی خداجو و خداگرا آمیخته است تا در صورت بروز استعدادهای فطرت، به شرط پیراستن آن از غبار غفلت و آلودگی، خدای یگانه را طلب کند.^۳ خداوند خود در پاسخ به این فطرت انسان، راهنمایی برای انسان فرستاد تا در پی نیاز فطری خود به بیراهه نرود و گام بر صراط مستقیم بگذارند. در طول تاریخ به دلیل این نیاز سرشار، سودجویان فراوانی از نیاز انسان به پرستش و خداجویی او، بهره ها جسته و از آن سوءاستفاده ها کرده و به تعبیر قرآن عطش خداجویی انسان ها را با سراب هایی پاسخ کاذب داده اند.^۱ رسول گرامی اسلام □ نیز به عنوان راهنمای انسان از جانب خداوند متعال، رمز رستگاری او را اعتقاد به کلمه ی توحید معرفی می کند. (قولوا لا اله الا الله تفلحوا)

در قرآن کریم برای اثبات وجود حق تعالی، دلیلی اقامه نشده است که به نظر می رسد به دو دلیل باشد، اول این که، خداگرایی و خداپرستی در وجود انسان ها به ودیعت گذاشته شده و با فطرت عقل و دل در آمیخته است و از این رو نیازی به برهان ندارد؛ دوم این که، اکثر قریب به اتفاق مخاطبان قرآن در عصر نزول آن، اهل کتاب و مشرکان بوده اند و هیچ یک از این گروه ها درباره اصل وجود باری تعالی تردیدی نداشته اند^۲ تا قرآن با آنان به مقابله برخیزد. افراد اندکی هم که بر اثبات وجود خدا دلیل منطقی مطالبه می کرده اند، یا در جست و جوی دلیل روشن تری بودند، و یا اینکه دنبال بهانه تراشی و فرار از حقیقت بودند؛ مانند آیه ی مبارکه: *قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ دُنُوبِكُمْ وَ يُؤَخِّرَكُمْ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ*^۳ (رسولان آنها گفتند آیا در خدا شک است؟! خدایی که آسمانها و زمین را آفریده؟! او که شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد، و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد، آنها گفتند (ما اینها را نمی فهمیم همین اندازه می دانیم) شما انسانهایی همانند ما هستید و می خواهید ما را از آنچه پدرانمان می پرستیدند باز دارید، شما دلیل روشنی برای ما بیاورید.)

پس از پیامبر اعظم □ نیز ائمه ی معصومین علیهم صلوات الله بر امر خداشناسی پای فشاری کرده و در هر حال مردم را به این مهم توجه می دادند.^۴ امیرمؤمنان علیه السلام نیز بر نخستین اصلی که پای فشرد، « شناخت خدا» و « خداگرایی» بود که نمونه هایی از آن را می توان در کتاب ارزشمند نهج البلاغه مشاهده نمود. این کتاب جامع علوم و دانش ها می باشد و منطبق با نیازهای فطری و طبیعی انسان در همه ی ابعاد

۳- عن ابی جعفر علیه السلام «ال رسول الله صلى الله عليه و آله: كل مؤلود يولد على الفطرة يغبني المعرفة بالله عز و جل خالقه. (الكافي، شيخ كلید، ج ۲، ص ۳۳)

۱- وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَمِيًّا إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ سِوَانَا (نور/۹۹)

۲- در قرآن کریم آیه ی بسیاری بر این امر دلالت دارد از جمله ی آنها آیه ۱۱ سوره یونس و آیه ۹۹ تا ۱۰۰ سوره ی مؤمنون.

۳- ابراهیم/۱۰۰ .

۴- مراجعه به کتاب توحید شیخ صدوق رحمه این مطلب را به خوبی روشن می کند.

و شئون زندگی دنیا رهنمود داده، بینش و شناخت می آفریند، راه های رشد و کمال را می نمایاند و مقصد را نزدیک و دست یافتنی می سازد.

معناشناسی

معرفت در لغت: معرفت و معادلهای آن در زبان فارسی و عربی به معنای فهم، دانش، آگاهی، شناخت و ادراک است.^۵

معرفت در اصطلاح:

واژه ی معرفت در اصطلاح علوم اسلامی معانی متعدد و کاربردهای گوناگونی دارد که فیلسوف مسلمان در معرفت شناسی، از میان معانی متعدد و کاربردهای گوناگون معرفت، عامترین معنای لغوی آن را که مطلق آگاهی و شناخت است، لحاظ کرده و به کار می برند.^۱

همان گونه که نوع رفتار و گفتار ما از جهان بینی ما نشأت می گیرد، نوع جهان بینی نیز از شناخت ما سرچشمه می گیرد، یعنی انتخاب جهان بینی به نوع شناخت بستگی دارد و این شناخت ما از خود و هستی است که به انتخاب نوع خاصی از جهان بینی منجر می شود. بنابراین، اعمال ما برخاسته از جهان بینی ما، و جهان بینی ما به شناخت ما وابسته است. امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات، برخورداری او از نعمت بزرگ شناخت و معرفت است. در اهمیت شناخت، همین بس که خداوند در بسیاری از آیات قرآن، انسان ها را به کسب شناخت و معرفت دعوت می کند، و کسانی را که اهل تفکر و تدبر و تعقل نیستند به شدت مذمت نموده، توبیخ می کند. خداوند در قرآن، ما را از پیروی آنچه به آن شناخت نداریم، منع کرده است و می فرماید: "وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ" (اسراء/۳۶) (از آنچه نمی دانی پیروی نکن). او افرادی را که بدون شناخت، راهی را می روند و عملی را انجام می دهند، کوران و کران و گنگانی می داند که تدبّر نمی کنند. در ضرورت شناخت، گفتار مولای متقیان به کمیل بسیار قابل توجه می باشد. امام علیه السلام می فرماید: "يَا كُمَيْلُ مَا مِنْ حَرَكَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِيهَا إِلَى مَعْرِفَةٍ"^۲ (هیچ حرکتی وجود ندارد مگر آنکه تو در آن به معرفت نیاز داری).

معرفت و شناخت، اعمال ما را ارزشمند می سازد. در مکتب اسلام درجات اعمال و کارهای ما به میزان معرفت ما بستگی دارد. هر چه معرفت ما بیشتر باشد کارهای ما ارزشمندتر است.

۵- م. جاح یزدی، محمندی، |مورث فلسفه، ج ۱، ص ۱۱۱؛ حسین زاده، محمد، درآمدی ب معرفت شناسی و مبانی معرفت دینی، ص ۸۸؛ فیاضی، غلامرضا، به کوشش مرتضی رضایی و احمد حسین شریفی، درآمدی ب معرفت شناسی، ص ۴۴.

۱- همان منابع.

۲- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۵، ص ۸۸۸.

در قرآن و احادیث، مسلمانان به کسب معرفت بسیار تشویق شده‌اند. معرفت نسبت به خدا، پیامبران، ائمه، هستی، اصول و فروع دین. ما نیز در دعا از خدا می‌خواهیم که خودش، پیامبرش، و ولیش را به ما بشناساند، در غیر این صورت گمراه می‌شویم. (اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي^۳)

در روایتی از پیامبر اسلام نیز آمده است: " مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً"^۴ (هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است).

آنچه از معرفت و شناخت که در اینجا مورد توجه قرار گرفته و موضوع این مقاله را شکل و سامان داده است، «معرفت خدا یا خداشناسی در نهج البلاغه» می‌باشد. همانگونه که اشاره شد، توحید و خداشناسی یکی از موضوعات بسیار مهم و محوری در نهج البلاغه می‌باشد و امیر مومنان حضرت علی علیه السلام به زیبایی و مهارت تمام این اصل بنیادی را که زیرساخت های کلیه ی اصول و مبانی و تعالیم و ارزش های والای اسلامی را تشکیل می‌دهد، تبیین و تشریح می‌نماید. اصولاً آنچه در مورد معارف الهی از اصحاب پیامبر برای ما باقی مانده است، چیزی نیست جز یک سلسله اخبار در زمینه تجسیم و تشبیه و یا احیانا تنزیه باری تعالی، پاره‌ای نیز شامل معلومات بسیار سطحی و ساده و عوامانه می‌باشد مگر سخنان امام علی بن ابی طالب علیه السلام که از معارف الهی می‌جوشد و بر حیرت و شگفتی عاشقان فلسفه ی الهی می‌افزاید و افکار والای جویندگان حقیقت را در اقیانوس بی‌کران الوهیت به منتهای اوج و ترقی می‌رساند، تا آن جا که همگی خسته و کوفته از پیشرفت بیشتر، باز می‌مانند؛ اما امام علی بن ابی طالب علیه السلام مثل بارز و اعلای الهی است که به تنهایی پیش می‌رود و کسی به گرد او هم نمی‌رسد.^۱

اما قبل از ورود به بحث اصلی ناچار مباحثی را در خصوص «ابزار» و «منابع شناخت» مقدماتی یادآور می‌شویم.

ابزار شناخت

خداوند متعال برای رسیدن انسان به شناخت، ابزار و وسایلی را در اختیار او قرار داده است که با به کار گیری این ابزار و وسائل به شناخت پیرامون خود می‌پردازد. برخی از صاحب نظران در تعداد و نام این ابزار اختلاف کرده اند و هر کدام موارد متعددی را به عنوان ابزار شناخت برشمرده اند؛ اما با تأمل در جهان هستی و

۳- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۷۷۷

۴- مجلسی، همان، ج ۲۲، ص ۳۳۱

۱- طباطبایی، محمد حسین، علی و فلسفه ی الهی، ج ۱، ص ۱۱

خلقت انسان به دست می آید که بسیاری از این موارد تحت یکدیگر قرار می گیرند و تداخل دارند. بنابراین، این ابزار در موارد زیر محدود می شود.

۱- **حواس:** حواس پنجگانه، نخستین ابزار و وسایلی هستند که خداوند در اختیار انسان قرار داده تا به کمک این ابزار، بسیاری از اشیاء و امور اطراف خود را درک و آنها را شناسایی کند. دیدنی‌ها را به وسیله ی حس بینایی ببیند، شنیدنی‌ها را به وسیله ی حس شنوایی بشنود، بوها را به وسیله حس بویایی استشمام کند، مزه‌ها را به وسیله حس چشایی بچشد و بالاخره اشیاء را به وسیله ی حس لامسه لمس کند. البته از میان حواس پنجگانه دو حس بینایی و شنوایی از اهمیت بیشتری در شناخت برخوردار هستند، به همین دلیل قرآن در این باره می‌فرماید: "والله أخرجكم من بطون أمهاتكم لا تعلمون شيئاً و جعل لكم السمع و الابصار و الأفئدة..."^۲ (و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد...) خداوند در این آیه به وسیله از وسایل شناخت؛ یعنی "گوش" و "چشم" و یک منبع از منابع شناخت؛ یعنی "قلب" (که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد)، اشاره دارد.

۲- **عقل:** نعمت بزرگ الهی و حجت باطنی انسان است. خداوند انسان را به داشتن چنین نعمت ارزشمندی مفتخر گردانید، تا با کمک عقل، هم محسوسات را به درستی بشناسد، و هم قدرت تحلیل و تجزیه ی امور را پیدا کند. عقل در دین اسلام از اهمیت و جایگاه والایی برخوردار است. در قرآن کریم آیات بسیاری وجود دارد که به این جایگاه والا اشاره دارد و در آنها به تعقل و تفکر امر شده است. خداوند متعال می‌فرماید: "أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها"^۳ و می‌فرماید: "... إن في ذلك لآية لقوم يتفكرون"^۴، همچنین در وصف خردمندان می‌فرماید: "و يتفكرون في خلق السماوات و الارض ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه..."^۳ خردمندان افرادی هستند که با عقل و تفکر و تدبر به آفریدگار هستی پی می‌برند و او را از روی تفکر در مخلوقاتش می‌شناسند. در احادیث معصومان **عليهم السلام** هم درباره ی عقل و نقش آن در شناخت اصول و فروع دین به این مهم اشارات بسیاری شده است تا جایی که جوامع حدیثی شیعه مانند «اصول کافی» و «بحار الانوار»، با «کتاب عقل و جهل» آغاز می‌شود. رسول اکرم **صلوات الله عليه** می‌فرماید: "إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ"^۴ (همه ی خیر فقط با عقل درک می‌شود و کسی که عقل ندارد، دین ندارد).

۲- نحل/۸۸

۱- محمد/۴۴

۲- نحل/۱۱

۳- آ عمران/۱۱۱

۴- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ۲۰۹، ۱۱

برخی از صاحب نظران در ابزار یا منبع شناخت بودن «عقل» اختلاف کرده اند و برای ابزار یا منبع شناخت بودن آن، تفصیل قائل شده اند^۵ که این مقال مجالی برای وارد شدن به آن نیست.

۳- **وحی:** وحی، سرچشمه ی بسیاری از معارف است. از آنجا که منشأ وحی، علم لایتناهی خداوند است، ناب‌ترین شناخت‌ها از این طریق نصیب بشر گردیده است. انسان از طریق وحی، در مورد هستی و سرچشمه ی آن، به آگاهی‌های ارزنده‌ای همچون اسرار و رموز آفرینش، گذشته و آینده ی جهان، عالم آخرت و امور معنوی که نیل به این گونه معارف از راه‌های دیگر ناممکن است، دست یافته است.

دو راه نخست جنبه ی عمومی دارد و تمام افراد بشر می‌توانند در شناخت جهان از آن دو، بهره بگیرند، همچنانکه در فهم شریعت نیز مؤثر و کارساز می‌باشند؛ در حالیکه راه سوم از آن افرادی است که مورد عنایت خاص خداوند قرار گرفته‌اند و بارزترین نمونه ی آن پیامبران الهی می‌باشند. از طرفی نیز از ابزار حس فقط می‌توان در محسوسات استفاده نمود، همچنانکه از خرد در موارد محدودی بهره می‌گیریم که مبادی آن را دارا باشد، در حالیکه قلمرو وحی وسیع تر و گسترده‌تر است و در زمینه‌های مختلف اعم از عقاید و تکالیف نافذ و راه گشاست.

۴- دل (شهود باطنی)

در نگاه مادیرایان ابزار شناخت منحصر در ابزار حسی است، اما در نگاه الهی دانان ابزار دیگری به نام قلب یا دل یا شهود باطنی و الهام نیز وجود دارد که در شناخت موجوداتی که محسوس نیستند، به کمک انسان می‌آید. انسان می‌تواند برخی از حقایق را بدون استفاده از ابزار پیش گفته بیابد و به آنها شناخت پیدا کند. شهود برای انسان جنبه ای کاملاً شخصی دارد؛ بنابراین، با کوشش ذهن و فکر و با کمک استدلال برای دیگران حجت است و اعتبار پیدا می‌کند؛ زیرا ممکن است انسان مطلبی را درست درک نکرده باشد و همین اشتباه در درک، سبب می‌شود می‌شود شهود باطنی انسان مرتکب خطا و لغزش شود. این در حالی است که انسان با انجام گناه دلش به زنگار گرد و غبار پوشیده شده و او را از شناخت حقایق باز می‌دارد و مانع انعکاس حقیقت در او می‌شود. اما در مورد افرادی که با تقوا و دوری از گناه و تهذیب نفس قلب و دل خود را سیقل داده و مانع از زنگار گرفتن آن می‌شوند، به حقایقی غیر قابل انکار دست پیدا می‌کنند. از جمله این افراد پیامبر □ و ائمه **علیهم‌السلام** می‌باشند. خداوند در قرآن در این مورد می‌فرماید: "ما کذب الفؤاد ما رأى"^{۱۱} یعنی قلب و دل محمد □ تکذیب نکرد آنچه را که با چشمان خود دید. در واقع قلب جایگاه رؤیت حقایق نامحسوس است. پیامبر اکرم □ نیز اشاره ای زیبا در این مورد دارند و می‌فرمایند: "لو لا تکثیر فی کلامکم و تمریج فی قلوبکم لرأیتم ما أری و لسمعتم ما أسمع"^{۱۲} (اگر زیاده روی در سخن گفتن شما، و هرزه

۵- برای آگاهی بیشتر رجوع شود به یوسفیان، حسن، عقل و وحی، ص ۵۵.

۱- نجم/۱۱

۲- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن ج ۱، ص ۱۰۰۰.

چرانی در دل شما نبود، هر چه من می بینم شما می دیدید و هر چه می شنوم می شنیدید.) نیز می فرمایند: "لَوْ لَا أَنَّ الشَّيَاطِينَ يَحُومُونَ عَلَى قُلُوبِ بَنِي آدَمَ لَنَظَرُوا إِلَى مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ"^۳ (اگر شیاطین در اطراف دلهای فرزندان آدم حرکت نمی کردند، آنها ملکوت آسمانها را مشاهده می کردند.) همچنین لفظ «افئدة» در آیه ی " وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بَطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْبَصَارَ وَ الْاَفْئِدَةَ ... " (نحل/۷۸) برخلاف برخی تفاسیر، به معنای عقلی که خدا به انسان عطا فرموده است، نمی باشد بلکه به قرینه ی سمع و ابصار، منظور همان عضو صنوبری است که در سینه وجود دارد؛ چرا که ابتدا دو عضو حسی انسان را نام می برد و در ادامه از عضوی یاد می کند که ادراکات انسان توسط آن دو عضو را شهود می کند. چه بسا اکثر انسانها به همان دلیلی که قبلاً ذکر شد، شنیده ها و دیده هایشان به شهود باطنی نمی انجامد و در تاریکی مطلق به سر میبرند. در ادامه ی آیه نیز از واژه ی «شکر» استفاده کرد تا انسان پس از ادراک حقایق نا محسوس به شکر آن بپردازد. حتی می توان گفت تدبر و تفکر صحیح در آیات الهی و در پی آن ادراک حقایقی در مورد این آیات و نشانه های خداوند، نیز به قلب و شهود باطنی ارتباط دارد؛ چرا خداوند می فرماید: " أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها" (محمد/۲۴)

منابع شناخت

پس از آشنایی با ابزار شناخت، نوبت به بررسی منابع آن می رسد. برخی از صاحب نظران و نویسندگان کتاب های شناخت شناسی و فلاسفه، در معرفی ابزار و منابع شناخت دچار خلط مبحث شده و برخی از منابع شناخت را به عنوان ابزار و برخی از ابزار را به عنوان منبع شناخت برشمرده اند که پرداختن به آن مجال وسیع تر را می طلبد و ما آن را به محل خودش وا می گذاریم.

خداوند متعال، انسان را به مطالعه، تدبّر و شناخت، در اموری دعوت کرده و منابع آن را نیز در اختیارش قرار داده است که اگر اینگونه نبود، دعوت او به تدبّر و شناخت، بیهوده بود و با غایت و هدف او که هدایت و سعادت بشر از رهگذر تدبّر و شناخت است، در تضاد و تناقض بود؛ در حالی که انجام امور لغو و بیهوده از خداوندی که جامع همه ی کمالات است، محال می باشد.

منابع شناخت عبارتند از:

۱- طبیعت: خداوند متعال در عرصه ی آفرینش موجودات، راز و رمزها و قوانین و مقرراتی به ودیعه نهاده است که انسان با تعمق و تفکر در آنها می تواند دایره ی شناخت خویش را گسترش دهد. قوانینی مثل قانون علیّت، قانون نظم... از جمله رمز و رازهایی هستند که انسان را به علم و آگاهی می رسانند. توجه به سنت های الهی، زندگی موجودات زنده، خواص گیاهان و فواید سایر موجودات، منبع عظیمی از علم و آگاهی را در

۳- مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۶، ص ۱۶۳.

اختیار بشر قرار می دهند. در این خصوص همین بس که گفته شود بسیاری از اختراعات و اکتشافات بشر محصول توجه دقیق انسان به قوانین طبیعی، وضعیت موجودات و سنت های الهی بوده است. کمتر مکتبی است که طبیعت را به عنوان یک منبع شناخت قبول نداشته باشد، ولی هم در قدیم و هم در حال حاضر علمایی بوده و هستند که طبیعت را منبع شناخت نمی دانند؛ مثلاً افلاطون طبیعت را منبع شناخت نمی داند، چون رابطه ی انسان با طبیعت از طریق حواسی است که جزئی است، در حالی که او جزئی را حقیقت نمی داند.^۲ او منبع شناخت را در واقع همان عقل با نوعی استدلال می داند.^۳ حتی دکارت که یک فیلسوف طبیعت گرا است و با اینکه که بشر را دعوت به مطالعه ی طبیعت کرده است، برای طبیعت، از نظر منبع شناخت بودن و برای حواس، از نظر ابزار شناخت بودن ارزشی قائل نیست. او می گوید طبیعت را باید از طریق حواس مطالعه کرد ولی این مطالعه به ما حقیقتی را نمی نمایاند؛ بلکه آن چیزی که ما می شناسیم را به ما می شناساند.^۴ آیات متعددی از قرآن کریم نیز، ما را به تدبّر در موضوعات مختلف طبیعی دعوت می کند؛ مانند آفرینش آسمان ها و زمین، گردش شب و روز، حرکت کشتی در دریا، کوه ها، حیوانات و ... می فرماید: "أ و لم ينظروا في ملكوت السماوات والأرض و ما خلق الله من شيء"^۵ (آیا آنها در عظمت و بزرگی نظام آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده است (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند؟) همچنین می فرماید: "سنريهم آياتنا في الآفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق أ و لم يكف بربك أنه على كل شيء شهيد"^۶ (به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است، آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است؟) انسان با مراجعه به طبیعت، این کتاب عظیم الهی که تمام موجودات و مخلوقات خداوند، فصل ها و باب های آن را تشکیل می دهند، به حقایق بی شماری دست پیدا می کند اما آنچه مورد توجه است این که هدف قرآن تنها این نیست که بدانیم دستی دانا و توانا جهان را می گرداند؛ هدف این است که بدانیم گرداننده ی اصلی «الله» است و «الله» مصداق «لیس کمثله شيء»^۷ (همانند او چیزی نیست)، است، ذات مستجمع کمالات است، و به عبارت دیگر کمال مطلق است، و به تعبیر خود قرآن «له المثل الأعلى فی السموات والأرض» (و برای او توصیف برتر در آسمان ها و زمین است).^۸

۱- طباطبائی، محمد حسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، پدیده ی شهبان طهری، ج ۱، ص ۲۲

۲- همان، ص ۹۹

۳- همان.

۴- همان، ص ۲۳۳

۵- عراف/ ۵۵۵

۶- فصلت/

۷- شوری/ ۱۱

۸- روم/ ۷۷

- مطهری، سیری در نهج البلاغه، ص ۷۷

۲- فطرت: بعضی از شناخته‌های بشر، فطری است و با مراجعه‌ی انسان به فطرت خود به شناخت می‌رسد؛ یعنی در نهاد و وجود او، این قدرت وجود دارد که میان دو چیز، یکی را بهتر از دیگری بداند و این شناخت درست و مطابق واقع است. خداوند متعال نیز به این مهم اشاره دارد و در آیه ۶۴ سوره‌ی انبیاء می‌فرماید: "فرجعوا إلى أنفسهم فقالوا إنكم أنتم الظالمون". (قوم حضرت ابراهیم پس از شکسته شدن بتها توسط او، پس از پاسخ آن حضرت که گفت از بت بزرگ بپرسید که بقیه‌ی بتها را شکسته است،] به وجدان خود بازگشتند و [به خود] گفتند: حقا که شما ستمگرید).

شناخت خدا و کمال مطلق، جلوه‌ی بارز این منبع شناخت فطری است. مثلا همه انسانها غیر از افراد معدودی که به وسیله‌ی احاطه‌ی گناه بر شخصیت آنها، آینه‌ی فطرتشان غبار گرفته و مکدر شده و قدرت تشخیص را از آنها گرفته است، تایید می‌کنند که راست‌گویی خوب و دروغ‌گویی بد است، یا امانتداری خوب و خیانت بد است. در واقع داوری انسان در مورد زیبایی‌ها و زشتی‌های افعال، منبعی جز فطرت نمی‌تواند داشته باشد. خداوند متعال در آیه ۸ سوره شمس می‌فرماید: "فألهمها فجورها و تقویها" و در آیه ۳۰ سوره روم تصریح می‌فرماید: "فأقم وجهك للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم و لكن أكثر الناس لا يعلمون". نیز امام علی علیه السلام در حکمت ۳۳۸ نهج البلاغه می‌فرماید: "أَلْعَلِمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ" دانش دو نوع است: فطری (حضور) و شنیده شده (حصولی)، اگر دانش فطری در انسان نباشد دانش شنیدنی سودی ندهد.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: "سنبههم آیاتنا في الآفاق و في أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق أ و لم يكف بربك أنه على كل شيء شهيد"^۳ (به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانیشان به آنها نشان می‌دهیم تا آشکار گردد که او حق است، آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است؟) در واقع خداوند دومین منبعی که انسان را به آن ارجاع می‌دهد، فطرت و وجدان بیدار اوست که اگر به درستی به آن مراجعه کند، حق را در خواهد یافت و به حقایق بی‌شماری دست پیدا خواهد کرد. از طرفی نیز مطالعه در ابعاد مختلف وجودی انسان، موجب شناخت می‌گردد. یعنی انسان برای شناخت حق در مرحله‌ی دوم باید به شناخت خود پردازد که اگر خود و ابعاد شخصیتی خود را نشناسد، نمی‌تواند به شناخت حق دست پیدا کند و حق بر او پوشیده خواهد ماند. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: "أتزعم أنك جرم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر" (ای انسان! آیا گمان می‌کنی جثه کوچکی هستی؟ در حالی که جهان بزرگ‌تری در تو نهفته است). بدیهی است که انسان هر چه از ابزار بیشتر و کارآمدتری استفاده کند، به معارف بیشتری نائل می‌گردد و شناخت عمیق و کامل‌تری به دست می‌آورد. چنانکه عدم استفاده از تمامی ابزار و عوامل شناخت،

۳- فصلت/۳۳

۱- امام خمینی، شرح دعای سحر، ص ۷

یا استفاده ی ناقص از آنها، از شناخت آدمی می‌کاهد. تفاوت جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی از همین جاست که مادی‌گراها از تمامی ابزار و عوامل شناخت استفاده نمی‌کنند و علی‌رغم ادعایی که دارند، شناختشان ناقص است؛ اما در جهان‌بینی الهی به انسان دستور داده شده است تا از تمام ابزار و منابع برای شناخت استفاده کند و به حقایق هستی و وجود دست پیدا کند.

۳- **تجربه:** وقتی فرضیه‌هایی مطرح می‌شود و آن فرضیه در مرحله ی عمل بارها تکرار و تایید می‌شود، تبدیل به تجربه می‌شود. اکنون دانش بشر در عرصه ی علوم تجربی پیشرفتهای چشمگیری داشته و به طور حیرت‌انگیزی توسعه یافته است. بخشی از شناخت انسان به وسیله ی استفاده از علوم تجربی حاصل می‌شود. در واقع آنچه انسان از طریق علوم تجربی به دست می‌آورد، (علم حصولی) می‌تواند منبع شناخت خوبی برای انسان باشد. امیر مومنان **علیه السلام** نیز تجربه را یکی از منابع شناخت می‌داند و می‌فرماید: اگر تجربه‌ها نبود، راه‌ها پنهان می‌ماند.^۲ نیز فرموده‌اند: به کارگیری تجربه، رمز پیروزی است.^۳ در جای دیگر فرموده‌اند: تجربه‌های طولانی وسیله ی افزایش عقل و خرد است.^۴ از طرفی علی‌رغم اینکه امام **علیه السلام** تجربه را منبعی برای شناخت می‌داند، ولی آن را برای این امر کافی نمی‌داند و آن را در کنار ابزاری مانند عقل سودمند می‌داند. ایشان می‌فرماید: "لَيْسَتِ الرَّوِيَّةُ كَالْمَعَايِنَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا وَ لَا يَعْشُ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ"^۵ (اندیشیدن همانند دیدن نیست؛ چرا که گاهی چشمها دروغ می‌نمایند ولی آن کس که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی‌کند). یعنی اگر با ابزار عقل به سراغ تجربه رفتیم، می‌دانیم به طور قطع بگوییم که اشتباه و خطایی در کار نیست و به شناخت رسیده ایم. در واقع تجربه در کنار عقل است که به راه درست رهنمون می‌شود. حضرت در جای دیگر می‌فرماید: "وَ الْعَقْلُ حَفْظُ التَّجَارِبِ وَ خَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظْتُ"^۶ (عقل حفظ تجربه‌ها است و بهترین تجربه آن است که تو را پند دهد). پس اگر انسان چیزی را آزمود و از آن پند و عبرت گرفت، عقل را با تجربه درآمیخته است.

نکته ای که به نظر می‌رسد بیان آن لازم باشد این که تجربه نیز در عالم طبیعت انجام می‌شود و علوم تجربی بر پایه ی منابع طبیعی بنا شده‌اند، پس وقتی تجربه اینگونه است، باید تحت عنوان طبیعت بحث می‌شد، دیگر چه نیازی به عنوانی جدید داشت؟ باید بگوییم این مطلب صحیح است، اما به دلیل اینکه مطالعه در عالم طبیعت، بدون تجربه و به خودی خود نیز انسان را به شناخت می‌رساند، (به دلیل اینکه در آیات قرآن به طور مطلق مطالعه در طبیعت را عامل شناخت می‌داند) برای آشکار شدن موارد پنهان طبیعت به

۲ - مجلسی، همان، ج ۴، ص ۴۲۳..

۳ - همان، ج ۸۸، ص ۸۸۸..

۴ - همان، ج ۲، ص ۸۸۸..

۵ - نهج البلاغه، حد م ۱۱۱..

۶ - همان، نامه ۱۱..

تجربه نیاز داریم و به نظر می‌رسد نیاز است تا عنوانی جدید به موضوع «تجربه» پرداخته شود. البته شاید به نظر برخی اینگونه برسد که پس تجربه نوعی ابزار برای شناخت است نه منبع. اما تجربه، خود نیاز به ابزار مخصوص دارد که انسان با استفاده از آن‌ها به شناخت می‌رسد ولی خود تجربه منبعی است که انسان برای شناخت به آن مراجعه می‌کند و آن ابزار را در راه رسیدن به صواب از طریق تجربه، به کار می‌بندد.

۴- تاریخ: تاریخ حاصل تجربیات فردی و جمعی بشر است که با مطالعه‌ی آن می‌توان به شناخت رسید. انسان می‌تواند با بررسی زندگی گذشتگان و دیدن آثار آنها، تجاربی به دست آورد که او را به شناخت برساند. خداوند سبحان در آیه ۴۶ سوره‌ی حج در این خصوص فرموده اند: "أفلم یسروا فی الأرض فتکون لهم قلوب یعقلون بها أو آذان یسمعون بها ... "(آیا در زمین به گردش و جستجو نپرداختند [تا در اثر دیدن نشانه‌ها و سنت‌ها و آثار گذشتگان و...] صاحب دل‌هایی شوند که حقیقت را درک کند و گوش‌هایی که با آن [حرف حق] را بشنوند...). از نظر قرآن، غیر از منابع مذکور، یک منبع دیگر شناخت نیز وجود دارد که همان تاریخ است. تاریخ نیز جزئی از طبیعت است و مانند آن در حال تحول و تبدیل می‌باشد ولی به دلیل اهمیتش و سفارش قرآن و معصومین *علیهم‌السلام* به مطالعه‌ی آن، به طور جداگانه به عنوان یکی از منابع شناخت مورد بررسی قرار می‌گیرد. اهمیت تاریخ به عنوان یکی از منابع شناخت، زمانی روشن می‌شود که کمتر حادثه‌ای در زندگی امروز انسان می‌توان یافت که نمونه یا نمونه‌هایی از آن در گذشته اتفاق نیافتاده باشد. به فرموده‌ی امیر مؤمنان *علیه‌السلام* که می‌فرماید: "عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ الدَّهْرَ یَجْرِی بِالْبَاقِینَ کَجَزْیَةِ بِالْمَاضِینَ" (بندگان خدا، روزگار بر باقی ماندگان چنان گذرد که بر گذشتگان گذشت). تاریخ تکرار می‌شود. قرآن کریم نیز تاریخ را یک پدیده‌ی حساب شده می‌داند که برای خود سنن و قوانینی دارد که از آن تخطی نمی‌کند. می‌فرماید: "فهل ینظرون إلا سنت الأولین فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا"^۲ (آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان [و عذابهای دردناک آنها] را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی‌یابی) مطالعه‌ی تاریخ و آشنایی با فراز و نشیب‌ها، شکست‌ها و پیروزی‌ها، بسیار آموزنده بوده، آدمی را صاحب معرفت و شناخت می‌کند. مقصود خداوند از توصیه به مطالعه‌ی تاریخ پی بردن به قوانین و سنن حاکم بر زندگی انسانهاست که از بررسی و تحلیل حوادث گذشته به دست می‌آید. انسان با مطالعه‌ی تاریخ به بسیاری از رموز، سنن و قوانین هستی پی می‌برد. قرآن سرگذشت پیشینیان را مایه‌ی عبرت و پندآموزی می‌داند و می‌فرماید: "لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب"^۳ (قطعا در داستان‌های آنها پند و عبرتی است برای خرمندان). همچنین از پیامبرش می‌خواهد داستان‌های گذشتگان را برای مردم بازگو کند تا سرگذشت پیشینیان باعث شود مردم به فکر افتاده و راه روشنی را برای رسیدن به

۱- نهج البلاغه، خطبه ۷۷۷

۲- فاطر/۳۲

۳- یوسف//۱۱۱

سرمنزله مقصود انتخاب کنند. می فرماید: "فاقصص القصص لعلمهم يتفكرون"^۱ (داستان های گذشتگان آرا باز گو کن شاید آنان [در احوالات خویش] بیاندیشند).^۲

معرفت خدا در نهج البلاغه

هر کس با توجه به تخصص خود، به سراغ سخنان امام **علیه السلام** در زمینه ی «توحید» و «معرفت خدا» رفته و در صدد تبیین آن برآمده است. برخی با نگاهی عرفانی به سراغ این سخنان رفته و از رهگذر آن به معرفی دیدگاه های **علی علیه السلام** در توحید، به عنوان یکی از عارفان بزرگ، پرداخته اند. برخی نیز با نگاهی فلسفی وارد شده و سخنان آن حضرت در توحید و شناخت خدا را به عنوان سخن بزرگترین فیلسوف تبیین می کنند. برخی فقط با دید بلاغی به این سخنان نگرسته و از نظر فصاحت و بلاغت به عنوان بزرگترین بلیغ و سخنگو آن را بررسی می کنند. ما در این پژوهش در صدد آن نیستیم تا نهج البلاغه و سخنان گهر بار مولای متقیان **علیه السلام** در مسأله ی توحید را با نگاهی عرفانی یا فلسفی و حتی بلاغی بررسی کنیم؛ بلکه تلاش می کنیم فارق از عرفان، فلسفه و علم بلاغت، به بیان چگونگی «معرفت خداوند» متعال در نگاه و کلام آن حضرت **علیه السلام** بپردازیم.

شهید مطری معتقد است یک بخش از بخش های اساسی در نهج البلاغه، مسائل مربوط به توحید و شناخت خدا می باشد. در مجموع خطبه ها و نامه ها و سخنان حکمت آمیز، در حدود چهل مورد درباره ی این مطالب بحث شده است. برخی از این موارد کوتاه یا چند سطر بیشتر نیست ولی برخی که عمدتاً در خطبه ها وجود دارد، بلند و بلکه چند صفحه می باشد. بحثهای توحیدی نهج البلاغه را شاید بتوان از اعجاب انگیزترین مباحث آن داشت. بدون مبالغه این بحث ها با توجه به مجموع شرایط پدید آمدن آنها، در حد اعجاز است. اوج فوق العاده ی نهج البلاغه در این بحثها نمایان است.^۳ توحید در نهج البلاغه، به بهترین شکل ممکن ارائه شده است. رساترین، زیباترین و بدیع ترین سخنان در باب توحید توسط **علی علیه السلام** ادا شده است. حضرت در ابتدای اکثر خطبه های خود، به بهترین شکل به توحید و خداشناسی اشاره دارد. مثلاً در خطبه ی ۱۰۱ می فرماید: "وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شَهَادَةً يُؤَافِقُ فِيهَا السِّرُّ الْإِعْلَانُ وَ الْقَلْبُ اللَّسَانَ" (شهادت می دهم که معبودی جز ذات پاک او نیست. شهادتی که برون و درون در آن هماهنگ و دل با زبان هم صدا باشد). یا می فرماید: "وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غَيْرَ مَعْدُولٍ بِهِ وَ لَا مَشْكُوكٍ فِيهِ وَ لَا مَكْفُورٍ دِينُهُ وَ لَا مَجْحُودٍ تَكْوِينُهُ"^۴

۱- اعراف/۶۶۶.

۲- تلخیص و اقتباس ۱۱ سبحانی، سعید، جهان بینی و شناخت، ص ۷۷-۴۴؛ هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن، ج ۷۷، ص ۴۷۸؛ ابراهیم زاده، عبدالله دین پژوهی، ص ۷۷-۸۸؛ انصاریان، حسین، معرفت در اسلام، ص ۶۶۶-۹۹۹؛ مغنیه، محمدجواد، فظلال نهج البلاغه، ترجمه ی محمدجواد معمری، (دو سلیه سلر نهج البلاغه) ج ۵، ص ۲۵۰.

۳- مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، ص ..

۴- همان، خطبه ی ۸۸۸.

تصویری به عنوان خدا اجتناب کرد. و اما قسم چهارم را در بیان روابطی که انسانها می توانند میان خود و خدا برقرار سازند می داند؛ مانند پاسخ حضرت امیر **مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ** به سؤال ذعلب یمانی وقتی از ایشان پرسید: هل رأیت ربک؟ و کیف تراه؟ می فرماید: "لَا تُدْرِكُهُ الْعُيُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِيَانِ وَ لَكِنْ تُدْرِكُهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ"^۶ دیده‌ها او را آشکار نمی‌کنند، اما دلها به حقیقت‌های ایمان او را درک کنند. و دعای آن حضرت در کلام ۲۲۷ "اللَّهُمَّ إِنَّكَ آتَسُّ الْإِنْسَانَ لِأَوْلِيَانِكَ وَ أَخْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَ تَطَّلِعُ عَلَيْهِمْ فِي ضَمَائِرِهِمْ وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ فَأَسْرَأَهُمْ لَكَ مَكْشُوفَةً وَ قُلُوبَهُمْ إِلَيْكَ مَلْهُوفَةً إِنْ أَوْحَشْتَهُمْ الْغُرْبَةَ أَنْسَهُمْ ذِكْرَكَ وَ إِنْ صَبَّتْ عَلَيْهِمُ الْمَصَائِبُ لَجَأُوا إِلَى الْإِسْتِجَارَةِ بِكَ عِلْمًا بِأَنَّ أَرْمَةَ الْأُمُورِ بِيَدِكَ وَ مَصَادِرُهَا عَنْ قَضَائِكَ". (بار خدایا، تو برای عاشقانت بهترین مونس، و برای کفایت مهم آنان که بر تو اعتماد نمایند از همه حاضرتری، آنان را در باطنشان مشاهده می‌کنی، و به نهانهایشان آگاهی، و اندازه بینایشان را می‌دانی. بنا بر این رازهایشان نزد تو معلوم است، و دل‌هایشان به جانب تو در غم و اندوه. اگر تنهایی آنان را به وحشت اندازد یاد تو مونسشان شود، و اگر مصائب به آنان هجوم آرد به تو پناه جویند، زیرا می‌دانند زمام همه امور به دست تو، و سر چشمه تمام کارها در کف با کفایت فرمان توست.)^۱

نگاه علامه جعفری **رحمة الله عليه** یک نگاه کلی و اجمالی در این خصوص است، اما ما در ادامه به بررسی تفصیلی این موضوع می پردازیم.

علم خداشناسی از جمله شریف ترین و ارزشمندترین علوم است و تکامل حقیقی انسان بدون معرفت الهی ممکن نیست؛ زیرا کمال حقیقی انسان، تنها در سایه ی قرب الهی تحقق می یابد و بدیهی است که تقرب به خدای متعال بدون معرفت او امکان نخواهد داشت.^۲ از طرفی نیز همان گونه که در منابع شناخت بحث شد، شناخت خدا در مرحله ی نخست امری فطری است که هر کس فطرتی پاک داشته و درونش را از زنگار گناه مصون داشته باشد، با مراجعه به وجدان و فطرت خود می تواند به شناخت هستی بخش عالم و پروردگار توانا برسد. از آیات قرآن کریم نیز این مطلب قابل برداشت می باشد. قرآن کریم خدا را از هر عیب و نقصی مبرا می داند و همانطور که قبلا اشاره شد، در یگانگی خدا احتجاج نکرده است؛ بلکه در چندگانه پرستی و شرک به خداوند مردم را مذمت کرده و برای وحدانیت او استدلال آورده است؛ مثلا حضرت یوسف **مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ** در زندان به هم بندی های خود می گوید: "يا صاحبي السجن أ أرباب متفرقون خير أم الله الواحد القهار"^۳ (ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند یکتای قهار؟) یعنی اعتقاد به خدای واحد بهتر است نه اعتقاد به خدایان متعدد. در واقع مسأله ی وجود خدا را فطرت پاک هر انسانی می پذیرد

۶- همان، کلام ۹۹۹..

۱- جعفری، محمّد، خدا و جهان و انسان || دید "له علی بیابی طالب علیه السلام و نهج البلاغه، صص ۲۲

۲- مصباح یزدی، محمد تقی، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۷۷۷

۳- یوسف/۹۹.

و به آن باور دارد. از این روست که قرآن در ادامه می فرماید: " ما تعبدون من دونه إلا أسماء سمیتوها أنتم و آباؤکم ما أنزل الله بها من سلطان إن الحكم إلا لله أمر ألا تعبدوا إلا إياه ذلك الدين القيم و لكن أكثر الناس لا يعلمون"^۴ (این معبودهایی را که غیر از خدا می پرستید چیزی جز اسمهای بی مسمای که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید نیست، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده، حکم تنها از آن خداست، فرمان داده که غیر از او را نپرستید، اینست آئین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی دانند.) یعنی نمی دانند که در فطرتشان خدای یکتا پذیرفته شده است ولی بر خلاف آن عمل می کنند. مانند این آیات، آیات بی شماری در قرآن وجود دارد که بر فطری بودن توحید و وحدانیت خدای متعال اشاره دارد. اگر انسانها لحظه ای به خلقت خود فکر کنند؛ یعنی با ابزار عقل به تفکر در خلقت خود بپردازند، حتما به صانع آن پی خواهند برد. در واقع شناخت خود، به شناخت خدا ختم خواهد شد، اگر با ضمیری پاک و فطرتی صاف به دنبال شناخت حق برویم. در حدیثی از پیامبر اکرم □^۵ آمده شده است که فرمود: "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ"^۶ و اما برای شناخت خدای سبحان در خطبه ی اول نهج البلاغه مراتبی بیان شده است. مولای متقیان حضرت علی عليه السلام درباره مراتب خداشناسی و نیز دست یابی به شناختی صحیح و واقعی از حضرت حق که به دور از انحراف و باطل باشد، چنین فرموده است: "أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ"^۷ یعنی اساس دین شناخت حق تعالی می باشد. دیندار واقعی کسی است که ابتدا خدا را بشناسد که اگر نسبت به حضرت حق شناخت و معرفتی نداشته باشد، در واقع دین ندارد یا دینش ناقص است. حضرت رسول □^۸ نیز در کلامی زیبا می فرماید: "إِنَّ مِنْ دَعَامَةِ الْبَيْتِ أَسَاسُهُ وَ دَعَامَةُ الدِّينِ الْمَعْرِفَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى وَ الْيَقِينُ بِتَوْحِيدِهِ وَ ..."^۹ (از جمله پایه ها و ستون های خانه اساس و پی آن است و ستون و پایه ی دین، شناخت خدای متعال و یقین به وحدانیت او و ... است.) در واقع معرفت و شناخت خدای متعال به عنوان پایه و اساس دین مطرح است. حال معرفت خدای متعال از چه راهی و با چه ابزاری میسر است؟ آیا خدا را می توان با ابزار حس شناخت یا اینکه به ابزاری مانند عقل و وحی نیاز است؟ انسان باید به چه منبعی مراجعه کند تا بتواند خداوند را حق معرفت بشناسد؟

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۴- یوسف/۰۰ .

۱- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۲، ص ۲۲ .

۲- دیلم، ابی الحسن ارشاد القلوب، ص ۹۹ .

خداوند در قرآن انسانها را با تعبیری همچون «افلا تعقلون»^۳، «لعلکم تعقلون»^۴، «إن کنتم تعقلون»^۵ «افلا يتدبرون»^۶، «بل اکثرهم لا یعقلون»^۷، «قوم لا یعقلون»^۸، «الذین لا یعقلون»^۹، «أن فی ذلک لآیات لقوم یعقلون»^{۱۰} و آیاتی از این دست به تفکر در آیاتش تشویق کرده است. پس دم دست ترین ابزار برای شناخت حضرت حق، همین عقل است که انسان توسط قوه ی عاقله ی خود می تواند به شناخت حق نائل آید؛ چرا که ابزار حس در این زمینه عاجز ند و نمی توانند به انسان در این راه مدد رسانند. انسان با تفکر در آیات الهی و مراجعه به مخلوقات حق تعالی و مطالعه ی طبیعت پیرامون خود نیز می تواند خدا را ببیند و حقیقتا او را درک کند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: "سربهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق أ و لم یکف بربک أنه علی کل شیء شهید"^{۱۱} (به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانسان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است، آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است؟) و می فرماید: "أ و لم ینظروا فی ملکوت السماوات و الأرض و ما خلق الله من شیء"^{۱۲} (آیا آنها در عظمت و بزرگی نظام آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده است (از روی دقت و عبرت) نظر نیافکندند؟) نظر افکندن در فرمانروایی آسمانها و زمین و مخلوقات باری تعالی به چه منظور باید صورت پذیرد؟ آیا هدفی غیر از شناخت نسبت به حق تعالی و خالق این امور دارد؟ از طرفی نیز انسان می تواند با شهود باطنی و به وسیله ی «دل» نسبت به خدای خود شناخت پیدا کند. حضرت در پاسخ ذعلب یمانی که پرسید آیا خدا را دیده ای، می فرماید "لا تُدرکهُ العُیُونُ بِمُشَاهَدَةِ الْعِیَانِ وَ لَکِنْ تُدرکهُ الْقُلُوبُ بِحَقَائِقِ الْإِیْمَانِ"^{۱۳} (دیده ها او را آشکار نبینند، اما دلها به حقیقت های ایمان او را درک کنند.) نیز در خطبه ی ۹۱ می فرماید: "وَ الرَّادِعُ أَناسِیَ الْأَبْصَارِ عَنَّ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ

۳- بقره/۴۴ و ۶۶

۴- بقره/۳۳ و ۲۲

۵- آ عمران/۸۸

۶- نساء/۲۲ و محمد/۴۴

۷- عنکبوت/۳۳

۸- مائده/۸۸

۹- انفال/۲۲

۱۰- رعد/۴

۱۱- فصلت/۳۳

۱۲- اعراف/۱۰۵

۱۳- نهج البلاغه، کلام ۹۹۹

تُدْرِكُهُ" (و مردمک دیده‌ها را از دیدن و درکش باز داشت). پس انسان نه با حس بلکه در پرتو تقوی می تواند به واسطه ی دل و شهود باطنی خدا را بشناسد گویی او را می بیند.

اما آیا «عقل» و «دل» برای معرفت به حضرت حق کافی است و انسان می تواند بدون کمک «وحی» به شناخت مطابق با واقع دست پیدا کند؟ پاسخ این سوال کاملا روشن است؛ چرا که عقل فقط کلیات را درک می کند و در جزئیات نمی تواند به انسان کمک کند. ادراک توسط «دل» و «شهود باطنی» نیز امکان خطای زیادی دارد و قابل اعتماد نیست، یا حداقل فقط برای فرد مدرک حجت است و قابل اثبات برای همگان نیست. پس به ابزار دیگری نیاز است تا عقل و دل را در این راه مدد رساند و آن چیزی نیست جز ابزار «وحی». در واقع در معرفت و شناخت خدای متعال باید از بیان قرآن و معصومین **مَلِيهِ السَّلَام** پیروی کرد و از آن پا را فراتر نگذاشت؛ چرا که هر کس در شناخت خدا پا را از «وحی» فراتر گذاشته به خطا رفته و هلاک شده است.^۳ در حقیقت راسخان در علم، خدا را به ناشناخته بودن می شناسند و این عظیم دانستن خداست که بدانند قابل شناخت نیست و کسانی که پا فراتر نهاده اند و می خواهند عظمت خدا را به قدر درک خود بگیرند، به خطا رفته اند.^۴ این مطلب را کلام حضرت در خطبه ی ۹۰ تأیید می کند و می فرماید: " **الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ**" (سپاس مخصوص خدایی است که بدون دیدن شناخته شده است). در واقع حضرت امیر **مَلِيهِ السَّلَام** که از وحی الهی الهام می گیرد و خود از راسخان در علم است، از شناخت خود نسبت به ذات اقدس الهی سخن می گوید.

عظمت بی کران خداوند باری تعالی آن چنان است که عقل بشری، نه تنها از شناخت ذات او، بلکه از شناخت و درک گوشه ای از صفات او نیز عاجز و ناتوان است، لذا امیرمؤمنان حضرت علی **مَلِيهِ السَّلَام** در نخستین فراز از خطبه ی اول نهج البلاغه در این باره چنین می فرماید: " **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ وَ لَا يُحْصِي نِعْمَاءَهُ الْعَادُونَ وَ لَا يُؤَدِّي حَقَّهُ الْمُجْتَهِدُونَ الَّذِي لَا يَدْرِكُهُ بَعْدُ الْهَمَمُ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُودٌ وَ لَا نَعْتٌ مُؤْجُودٌ وَ لَا وَقْتُ مَعْدُودٌ وَ لَا أَجَلٌ مَمْدُودٌ**" (سپاس خدای را که گویندگان به عرصه ستایشش نمی رسند و شماره گران از عهده شمردن نعمت هایش بر نیایند و کوشندگان حَقش را ادا نتوانند کرد. خدایی که اندیشه های بلند او را درک نمایند، و هوش های ژرف به حقیقتش دست نیابند، خدایی که اوصافش در چهار چوب حدود ننگند (حد و مرزی ندارد)، و به ظرف وصف در نیاید، و در مدار وقت معدود، و مدت محدود قرار نگیرد). در واقع حضرت امیر مؤمنان علی **مَلِيهِ السَّلَام** خداوندی را معرفی می کند که هیچ کس نمی تواند حق ستایشش را به جا آورد حتی سخنوران فصیح، آنان که تک سواران عرصه ی سخن هستند و در وادی فصاحت تاخت و تاز می کنند. در واقع وقتی کسی نمی تواند نعمتهای بی شمارش را که ما فوق

۳-... المقدم لهم ملق و المتأخر عنهم زاهق و الأزم لهم لاحق... صلوات شعبانية

۴- شریعتمداری، محمدنقی، توحید ال دیدگاه قرآن و نهج البلاغه، سفینه، شماره ۴، ص ۹۹

اندیشه‌ی بشر است، به شماره آورد، "وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا"^۱، "قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا"^۲ چگونه می‌تواند خالق این نعمت‌ها را بدون کمک «وحی» بشناسد؟ خداوندی که خود غیر متناهی است و حصر و حدی ندارد، نعمت‌هایش نیز حد و حصری ندارند. زیرا نعمت‌های حق تعالی غیرمتناهی است از جانب ابتداء، پس شماره ندارد تا احصا شود، و از جانب منتها وقوف ندارد تا به منتها و آخر آن توان رسید.^۳

شاید حاصل دو جمله‌ی آغازین خطبه‌ی اول این باشد که برای معرفت حقیقت ذات حق، نه تلاش پی‌گیر و نه تیزهوشی و دقت، هیچکدام نتیجه‌بخش نیست.^۴ پس مطلبی که در مورد راسخان در علم گفتیم ثابت می‌شود.

پس در واقع شناخت‌کننده ذات خداوند و صفات کمال و جلال او برای احدی میسر نیست؛ یعنی حق تعالی منزله است از اینکه عقول نسبت به کنه اوصاف و اسماء حسنی او شناخت پیدا کنند. امام علیه السلام در خطبه ۹۱ معروف به اشباح می‌فرماید: "وَ لَا تُقَدِّرُ عَظْمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ" (عظمت خداوندی را با ترازوی عقلت اندازه‌گیری، که هلاک خواهی شد).

انسانی که هنوز بر کوچک‌ترین و ریزترین پدیده‌ی مادی تسلط نیافته و بر تعیین مصداق آن درمانده، چگونه ممکن است عظمت خدا را به عنوان هستی‌آفرینی که با هر پدیده‌ای هست، درک کند؟

حضرت در ادامه، بالاترین مرتبه از شناخت خدا را بیان می‌کند و می‌فرماید: "وَ كَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ" (و بالاترین مرتبه‌ی شناخت او باور کردن اوست). انسان بعد از شناخت حق تعالی باید او را با قلب و عقل خود باور کند و به یگانگی او ایمان آورد. در واقع نتیجه‌ی معرفت به خدا، باید تصدیق عملی به او باشد؛ چون مراد از معرفت خدا، معرفتی است که همراه با تصدیق و اقرار باشد. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است "مَنْ لَمْ يُصَدِّقْ فِعْلُهُ قَوْلَهُ فَلَيْسَ بِعَالِمٍ"^۵ در ادامه می‌فرماید: "وَ كَمَالُ التَّصَدِيقِ بِهِ تَوْحِيدُهُ" (و بالاترین مرتبه‌ی تصدیق او باور به یگانگی اوست). انسان اگر به وحدانیت او ایمان داشته باشد و با تصدیق عملی به این نتیجه رسید که خدا مالک حقیقی همه چیز است، غیر او را نمی‌پرستد و فقط و فقط برای او عمل می‌کند و تمام افعالش خالص برای او و او را ناظر بر اعمال خود می‌بیند و فقط از او پاداش می‌خواهد و دل از غیر بریده و چشم‌امیدش همه جا به سوی پروردگار یکتاست و دست او را همیشه پشتیبان و یار و مددکار خویش

۱- ابراهیم/۴۴

۲- کتف/۹۹

۳- طباطبایی، سید علی، شرح موضوعی نهج‌الو. ج ۱، ص ۹۹

۴- شریعت‌مداری، همان، شماره ۶، ص ۱۲۰

۵- کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۶۶

می بیند. " وَ كَمَالٌ تَوْحِيدِهِ الْإِخْلَاصُ لَهُ" (و بالاترین مرتبه ی یکتا دانستن او اخلاص برای اوست). در واقع این مرتبه از شناخت خداوند متعال، نفی شرک از او است؛ چه اینکه اگر عمل، خالص برای خدا نباشد، بوی شرک از آن به مشام می رسد. حضرت امیر **مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ** خود در نامه ۳۱ نهج البلاغه دلیل وحدانیت خداوند را اینگونه ترسیم می کند: " وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ زُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ لَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ" (ای فرزندم اگر خدایت شریکی داشت پیامبران نزد تو می آمدند و نشانه های سلطنت و قدرت او را می دیدی، و از رفتار و صفتهاش آگاه می شدی، لیکن او خدایی است یکتا چنان که خود خویش را وصف کرده است در حالی که هیچ کس در ملک مملکتش قادر به ضدیت با او نیست). و بالاخره غایت ایمان خالصانه به وحدانیت او، ناتوانی از وصف اوست. " وَ كَمَالٌ الْإِخْلَاصُ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ" یعنی از ثمرات اخلاص در عمل، رسیدن به مرتبه ای از معرفت است که در آن مرتبه می فهمد که خدای تعالی را نمی توان با صفات مخلوقین به وصف در آورد. و اینکه برخی معتقدند منظور صفات زائد بر ذات منظور است،^۱ به قرینه ی ما بعد که می فرماید: "لشهادة كل صفة أنها غير الموصوف و شهادة كل موصوف غير الصفة"، روشن می شود که منظور توصیف خدا با صفات مخلوقین است. در واقع خداوند متعال در وصف بندگان حقیری همچون ما نمی گنجد. او خود در قرآن کریم، در مورد عجز مخلوقات از وصف او می فرماید: "سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ"^۲ فقط این معصومین هستند که با الهام گرفتن از سخن خود خداوند متعال می توانند او را توصیف کنند. این در حالی است که حضرت برای خداوند صفاتی بی حد و مرز قائل است. (الَّذِي لَيْسَ لِيُصِفْتَهُ حُدٌّ مَحْدُودٌ) پس اگر کسی غیر از معصوم بخواهد خدا را توصیف کند، بی تردید خدا را با صفاتی توصیف می کند که در مخلوقات می بیند و به تصویر می کشد. معمولاً وقتی انسان بخواهد کسی را توصیف کند، اوصافی را که در انسانها می شناسد به کار می برد. این کلام مولانا به معنای نفی صفات کمالیه است، بلکه منظور صفاتی است که ما همیشه به آن ها خو گرفته و آنها را شناخته ایم.^۳

امام **مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ** در صدد آن است تا به ما بفهماند که خدای متعال را نباید با مخلوقات مقایسه کرد و صفاتی برای او به کار برد که در مخلوقات دیده می شود؛ چرا که در آن صورت هم ذات خدا و هم صفت او محدود می شود؛ زیرا صفتی که زائد بر ذات باشد، باید در مقام ذات نباشد و این صفت جدای از آن ذات خواهد بود و محدود می شود. از این رو حضرت **مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ** می فرماید: "یک انسان موحد وقتی توحیدش خالص است که صفات زائد بر ذات را از حضرت حق نفی کند و صفات را عین ذات بداند که اگر کسی خدا را با صفتهایی زائد بر ذات توصیف کند، او را مقرون با بیگانه کرده و برای خدا قرین قائل شده و خدا را از وحدت به ثنویت آورده و از توحید بیرون رفته است.^۴ در روایتی از امام باقر **عَلَيْهِ السَّلَامُ** نقل شده است که فرمود: "كُلَّمَا مِيرْتَمَوْهُ

۱- شریعتمداری، همان، ص ۲۲۲.

۲- صلقت/۰۰۰.

۳- مکارم، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۶۶.

۴- مطهری خواه، ذبیح، صفت جلال و جمل خدا در نهج البلاغه، ص ۱۱.

بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقٍ مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَّصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ^{۵۱} (هر آنچه که فهم انسان در دقیق ترین معنای آن تصور نماید، مانند انسان ساخته و مخلوق است و به انسان بر می گردد. در نتیجه درک ذات و اوصاف خداوند از عهده ی انسان محدود با اوصاف محدود که همه مصنوع خداوند متعال اند، بر نمی آید.) به تعبیری دیگر، انسان چیزی را درک می کند که به آن احاطه پیدا کند و در فکر محدود او بگنجد و چنین چیزی حتما موجود محدودی است. پس اگر خداوند را بدون الهام از «وحی» توصیف کند، خداوند در ردیف معدودات و اشیاء قابل شمارش قرار می گیرد؛ زیرا لازمه ی محدود بودن، امکان تصور موجود دیگری در جای دیگر همانند اوست. تنها نامحدود از جمیع جهات است که دومی ندارد و در عدد و شمارش نمی گنجد. به این ترتیب مولی الموحدين حقیقت توحید را در این عبارت کوتاه و به تمام معنا منطقی منعکس ساخته و خداوند را برتر و والاتر از خیال و قیاس و گمان و وهم معرفی نموده است.^۱

حضرت در جای دیگر می فرماید: "إِنَّ مَنْ يُعْجِزُ عَنْ صِفَاتِ ذِي الْهَيْبَةِ وَالْأَدْوَاتِ فَهُوَ عَنْ صِفَاتِ خَالِقِهِ أَعْجِزُ وَ مِنْ تَنَاوُلِهِ بِخُدُودِ الْمَخْلُوقِينَ أَبْعَدُ"^۲ (آن که از توصیف موجودی که دارنده شکل و اعضاء و اندام است ناتوان است از توصیف خالقش ناتوان تر، و از درک آفریننده از طریق حدود و اندازه های مخلوقات دورتر است.)

در جای دیگر می فرماید: "لَمْ يُطْلِعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَ لَمْ يَخْجِبْهَا عَنْ وَاجِبِ مَعْرِفَتِهِ"^۳ (عقلها را بر بیان حدود صفتش آگاه نکرده، و آنها را از معرفت لازم در باره وجودش باز نداشته) حضرت امیر علیه السلام در این فقرات با اینکه ناتوانی انسان را از درک وجود خداوند متعال به عنوان یک موجود دست نیافتنی یاد می کند، در انتهای فقره ی آخر، بیان می دارد که انسان با تفضل خود خداوند متعال، می تواند به مقدار واجب و لازم شناختی از او به دست آورد. که اگر انسان به طور کلی نسبت به خدا معرفت و شناخت نداشت، دچار سردرگمی شده و در پرستش او دچار اشتباه می شد. اما شناخت جامع از یک موجود نامحدود توسط یک موجود محدود و دارای ابعاد و عضو و جوارح، کاری ناممکن است. امام علیه السلام در مورد ملائکه که موجوداتی مجرد هستند و در نزد پروردگار و عاملان حضرتش در امور عالم، می فرماید: "لَا يَتَوَهَّمُونَ رَبَّهُمْ بِالتَّصَوُّيرِ وَ لَا يُجْزُونَ عَلَيْهِ صِفَاتِ الْمَصْنُوعِينَ وَ لَا يَحْدُونَهُ بِالْأَمَاكِينِ وَ لَا يُشِيرُونَ إِلَيْهِ بِالتَّظَايُرِ"^۴ (آنها هرگز پروردگار خود را با قوه ی وهم به تصویر نمی کشند و صفات مخلوقات را برای او قائل نمی شوند.) در واقع این جملات را بعد از مطالبی بیان می کند که فرمود: خداوند متعال را به دور از تعالیم قرآن و معصومین علیه السلام نمی توان توصیف

۵- مجلد ۱، محمد باقر، بحر الانوار، ج ۶، ص ۲۹۳

۱- مکرم، همان، ص ۱۰۰

۲- نهج البلاغه، خطبه ۳۳۳

۳- همان، خطبه ۱۰۰

کرد؛ یعنی فرشتگان مانند انسانها نیستند که بر خداوند صفات مخلوقین را جاری کنند و با صفات مخلوقین و آفریدگانش او را توصیف کنند. در حقیقت آنان معرفت کامل به "لیس کمثله شیء"^۴ دارند.

در ادامه می فرماید: "فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَ مَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّاهُ وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهَلَهُ وَ مَنْ جَهَلَهُ فَقَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ فَقَدْ حَدَّهُ وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ" (پس هر کس خدای سبحان را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده، و هر که او را با قرینی پیوند دهد دوتایش انگاشته، و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته، و هر که او را دارای اجزاء بداند حقیقت او را نفهمیده، و هر که حقیقت او را نفهمید برایش جهت اشاره پنداشته، و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش به حساب آورده، و هر که محدودش بداند چون معدود به شماره‌اش آورده است).

ممکن است این سؤال در ذهن ما مطرح شود که وحدانیت و یکی بودن خدا به چه صورت است؟ پاسخ این سؤال مقدر را حضرت به خوبی بیان می کند و می فرماید: "وَاحِدٌ لَا بَعْدَ لَهُ" خدا واحدی است که ثانی بردار نیست؛ یعنی وقتی در شمارش می گوئیم «واحد»، در پی آن می گوئیم «اثنان»، اما در مورد خدا می گوئیم خدا واحدی است که علاوه بر اینکه عدد بردار نیست، واحدی است که رقیب و شریک بر نمی دارد. در واقع وحدت او وحدت احدی است نه وحدت عددی؛ یعنی همه چیز را زیر پوشش می گیرد و جا برای غیر نمی گذارد.^۵ در خطبه اول نیز فرمود: "وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ" کسی که برای خداوند یکتا همسان قرار داد، او را دو تا دانسته و دویی در یگانگی اش قائل شده است. پس خداوند واحدی است که دویی ندارد تا پس از آن اعداد دیگر را شامل شود و به شمارش در آید. در ادامه می فرماید: "وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ" کسی که او را محدود دانست، او را شمرده و واحد عددی پنداشته است. او واحد قهار است، کمبودی برای او نیست تا خدای دیگر آن کمبود را پر کند. در سوره ی توحید هم که می فرماید: "قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ"، یعنی او قاهر است و در توضیح این قاهر می فرماید: "اللَّهُ الصَّمَدُ"^۶ حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نیز می فرماید: "الْأَحَدُ بِلَا تَأْوِيلٍ عَدَدٍ"^۷ یکتاست نه بر اساس عدد.

خداوند متعال علاوه بر اینکه یگانه است، وجودی بسیط دارد و هیچ گونه تجزیه و ترکیبی در او راه ندارد. حضرت امیر علیه السلام در این مورد می فرماید: "وَ لَا تَنَالُهُ التَّجْزِئَةُ وَ التَّبَعِيضُ"^۸ (تجزیه و تبعیض در حریمش راه ندارد). هر جسم مرکبی نیاز به اجزاء خود دارد؛ زیرا تا این اجزاء نباشد، موجود مرکب به وجود نمی آید؛

۴- شوری/۱۱

۱- همان، خطبه ۷۷۷

۲- مطهری خواه، همان، ص ۶۶

۳- همان، ص ۸۸

۴- همان، خطبه ۲۲۲

۵- همان، خطبه ۵۵

در حالی که حضرت حق مقصد تمام تلاشها و حرکت هاست و سلسله ی همه ی وجودها تجلیات او می باشد. علاوه بر این محتاج ترکیب کننده خواهد بود که این اجزاء را ترکیب کند، از این رو حق نه جزء و نه بعض دارد و این اشاره به نفی کمیت از حق دارد؛ زیرا جزء و بعض داشتن، از ملحقات کمیت است، و کمیت از لوازم جسم است در حالی که باری تعالی جسم نیست پس جزء و بعض ندارد اگر موجودی جزء و بعض داشته باشد اثر پذیر از غیر است و با واجب نمی سازد. از این رو حضرت در جای دیگر می فرماید: "وَلَا يُوصَفُ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَجْزَاءِ وَلَا بِالْجَوَارِحِ وَالْأَعْضَاءِ وَلَا بِعَرَضٍ مِنَ الْأَعْرَاضِ وَلَا بِالْغَيْرِيَّةِ وَالْأَبْعَاضِ"^۶ (به چیزی از اجزاء و اندام و اعضاء و عرضی از اعراض، و بودن چیزی غیر ذاتش با او، و داشتن ابعاض توصیف نشود). یعنی خداوند آنگونه که همنوعان خود را توصیف می کنید به وصف در نمی آید؛ چرا که او مانند شما اجزاء و اعضا و جوارح ندارد تا به این گونه موارد به تصویر کشیده شود. خدا مانند انسان به کوتاهی و بلندی و این گونه عوارض توصیف نمی شود. نتیجه اینکه اگر حضرت می فرماید: "کمال اخلاص برای خدا نفی صفات از اوست"، یعنی وقتی انسان آنگونه که شایسته است برای خدا فقط اخلاص داشته باشد و در این زمینه تلاش کند و او را سرسلسله ی همه ی امور ببیند و فقط برای او تلاش کند و او را تنها کسی بداند که ناظر اعمال است و خودش مزد این اخلاص را می دهد، به درجه ی کمال در اخلاص می رسد و آخرین درجه ی اخلاص این است که صفات مخلوقین را از او دور کند و به صفاتی که تعلیم قرآن و معصومین **علیهم السلام** که همان «وحی» است، خدا را بشناسد و بشناساند و پا را فراتر از این حد در توصیف خدا نگذارد.

صفات کمالیه باری تعالی

صفات کمالیه خداوند متعال، در قرآن بیان شده است و خود خداوند انسان را به این صفات رهنمون می شود. پس اگر کسی به کلام حق ایمان داشته باشد، خداوند را بیرون از محدوده ی تعلیم وحی توصیف نمی کند که اگر غیر از این باشد، به خطا رفته و هلاک می شود.

پس از بیان اینکه انسان از توصیف خداوند متعال بدون کمک وحی که همان قرآن و سنت می باشد، عاجز است و اشاره کردیم که این عجز در توصیف مختص به صفاتی غیر از صفات کمالیه ی خداوند متعال است، به بیان توصیف خداوند متعال از حیث صفات کمالیه از زبان امام علی **علیه السلام** می پردازیم. حضرت امیر **علیه السلام** در بسیاری از سخنان خود به صفات کمالیه خداوند متعال اشاره می فرماید. از جمله ی این صفات «ازلیت»، «قادریت» و «خالقیت» و «عالمیت» اوست که با قدرت بی پایان و علم مطلق خود به خلقت خلق پرداخته است.

۶- همان، خطبه ۶۶۶

خداوند ازلی است

حضرت امیر **علیه السلام** در ادامه ی خطبه ی نخست به ازلی بودن حضرت حق اشاره دارد و می فرماید: "كائِنْ لَا عَنْ حَدِيثِ مُجُودٍ لَا عَنْ عَدَمٍ" (ازلی است و چیزی بر او پیشی نجسته، و نیستی بر هستی اش مقدم نبوده). خداوند موجود است ولی نه اینکه به وسیله ی علتی موجود شده باشد و زمانی نبوده که او نبوده باشد و از عدم به هستی گام گذاشته باشد. حضرت در خطبه های بسیاری به این مطلب اشاره فرموده اند. از جمله ی آن موارد خطبه ۱۸۵ است که در آن می فرماید: "الدَّالُّ عَلَى قِدَمِهِ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ... مُسْتَشْهَدٌ بِحُدُوثِ الْأَشْيَاءِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ" (حادث بودن مخلوقاتش دلیل بر ازلی بودن او، و به وجود آمدن موجودات برهان وجود اوست ... به حادث بودن اشیاء بر ازلیتش گواه آورد). نیز در خطبه ۱۵۲ نیز می فرماید: "الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ وَ بِمُحَدَّثِ خَلْقِهِ عَلَى أَرْزَلِيَّتِهِ" (با مخلوقاتش بر وجود خود راهنماست، و به حادث بودن موجودات بر ازلی بودنش دلیل است). حضرت با این عبارت های زیبا نه تنها بر ازلیت خداوند متعال اشاره دارند، بلکه حدوث مخلوقات را نیز خاطر نشان می شوند. در واقع حضرت امیر **علیه السلام** علاوه بر اینکه موضوع ازلیت خدا را مورد توجه قرار می دهد، در هر دو فقره ی «الدَّالُّ . . . وَ بِحُدُوثِ خَلْقِهِ عَلَى وُجُودِهِ» و «الدَّالُّ عَلَى وُجُودِهِ بِخَلْقِهِ» برای شناخت ذات حضرت حق به شناخت معلول برای شناخت علت آن استدلال کرده است. به فرموده ی خداوند متعال در قرآن کریم، خردمندان با تفکر در خلقت (معلول) خداوند، به وجود او (علت واقعی) و قدرت و علم بی پایان او پی می برند. "و يتفكرون في خلق السماوات والأرض . . .".

همچنین در خطبه ی اشباح (۹۱) به ازلیت خداوند متعال استدلال می کند و می فرماید: "الأوَّلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلٌ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ وَ الْآخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدٌ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ وَ الرَّادِعُ أَناسِيَّ الأَبْصَارِ عَنْ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيُخْتَلِفُ مِنْهُ الْحَالُ وَ لَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الأَنْتِقَالُ." (همان اولی است که برای اولیتش قبلی نبوده تا پیش از او چیزی باشد، و آخری است که برای آخریتش بعدی نیست تا موجودی پس از او باشد، و مردمک دیده ها را از دیدن و درکش باز داشت. نه زمان بر او می گذرد تا از گذر زمان حالش دگرگون شود، و نه در مکانی است که انتقال برایش صورت بگیرد). در برخی از فرازها و بیانات حضرت امیر **علیه السلام** گرچه لفظ «ازلی» به کار نرفته است، بلکه استدلال به «ازلی» بودن خدا را در نهران خود دارد؛ مانند خطبه ی ۹۰ که می فرماید: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَعْرُوفِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ وَ الْخَالِقِ مِنْ غَيْرِ رُؤْيَةٍ الَّذِي لَمْ يَزَلْ قَائِمًا دَائِمًا إِذْ لَا سَمَاءَ ذَاتُ أَبْرَاجٍ وَ لَا حُجُبَ ذَاتُ إِرْتَاجٍ وَ لَا لَيْلٍ ذَا جٍ وَ لَا بَحْرٍ سَاجٍ وَ لَا جَبَلٍ ذُو فِجَاجٍ وَ لَا فَجٍّ ذُو اِعْوَجَاجٍ وَ لَا أَرْضٍ ذَاتُ مِهَادٍ وَ لَا خَلْقٍ ذُو اِعْتِمَادٍ ذَلِكَ مُبْتَدِعُ الخَلْقِ وَ وَارِثُهُ" (حمد خدای را که منهای دیده شدن شناخته شده، و جهان را بدون اندیشه و فکر آفریده است. خدایی که همیشه قائم به ذات و دائم بوده و هست آن گاه که نه آسمانی دارای برج، نه حجابهایی دارای درهای بزرگ، نه شب تاریک، نه دریای آرام، نه کوههای دارای تنگه ها، نه راه پیچیده و کج، نه زمین گسترده، و نه خلقی دارای قدرت وجود داشت. اوست به وجود آورنده مخلوقات و وارث آنان).

خداوند قادر است

قدرت در واقع عبارت است از مؤثریت و مبدأیتِ فاعلی که با اختیار می تواند منشأ کاری باشد. خداوند متعال چون تنها مؤثر در وجود و هستی (لا مؤثر فی الوجود إلا الله) و مبدأ فاعلی علی الاطلاق است، مقرون به علم و شعور ذاتی است و برای قدرت نمایی به انگیزه و انگیزاننده ی خارجی محتاج نیست، از این رو قدرت و علم او منشأ هستی می باشد. حضرت امیر *مُحَلِّیه السَّلامه* در خطبه ی اول در این باره می فرماید: "فَطَرَّ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ وَ وَتَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ" (با قدرتش خلائق را آفرید، و با رحمتش بادها را وزیدن داد، و اضطراب زمینش را با کوهها مهار نمود.) از طرفی نیز خداوند را مسلط بر بندگان و مخلوقات خود معرفی می کند که با قدرت و عظمت خود بر مخلوقات خود احاطه دارد. در خطبه ۱۸۶ می فرماید: "هُوَ الظَّاهِرُ عَلَيْهَا بِسُلْطَانِهِ وَ عَظَمَتِهِ" (به سلطنت و بزرگیش بر زمین غالب است.) نیز در همین خطبه در مورد علم خداوند بر خلقت خلائق می فرماید: "خَلَقَ الْخَلَائِقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ خَلَا مِنْ غَيْرِهِ وَ لَمْ يَسْتَعْنِ عَلَى خَلْقِهَا بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ أَنْشَأَ الْأَرْضَ فَأَمْسَكَهَا مِنْ غَيْرِ اشْتِعَالٍ وَ أَرْسَاهَا عَلَى غَيْرِ قَرَارٍ وَ أَقَامَهَا بِغَيْرِ قَوَائِمٍ وَ رَفَعَهَا بِغَيْرِ دَعَائِمٍ وَ حَصَّنَهَا مِنَ الْأُودِ وَ الْأَعْوِجَاجِ وَ مَنَعَهَا مِنَ التَّهَافُتِ وَ الْإِنْفِرَاجِ أَرْضَى أَوْتَادَهَا وَ صَرَبَ أَسْدَادَهَا وَ اسْتَفَاضَ غُيُونَهَا وَ خَدَّ أَوْدِيَّتَهَا فَلَمْ يَهِنْ مَا بَنَاهُ وَ لَا ضَعُفَ مَا قَوَّاهُ" (موجودات را بدون نمونه‌ای که از غیر او به جای مانده باشد پدید آورد، و از احدی از مخلوق خود در آفرینش آنها یاری نجست. زمین را پدید آورد و بدون اینکه از کار دیگر باز ماند آن را نگاه داشت، و استوارش نمود نه بر جای آرام (بلکه بر امواج آب)، بدون پایه‌ها بر پایش داشت، و منهای ستونهایش بر افراشت، و آن را از تمایل و کژی نگه داشت، و از افتادن و شکافته شدن حفظ کرد. میخهایش را (که کوهها هستند) استوار نمود، و سدهایش را برقرار کرد، چشمه‌هایش را روان ساخت، و رودهایش را شکافت. آنچه را بنا کرد سست نشد، و آنچه را قوی نمود ضعیف نگشت.) نیز در خطبه ی ۹۱ می فرماید: "فَرَفَّقَهَا أَجْنَسًا مُخْتَلِفَاتٍ فِي الْخُدُودِ وَ الْأَقْدَارِ وَ الْفَرَائِزِ وَ الْهَيْئَاتِ بَدَايَا خَلَائِقَ أَحْكَمَ صُنْعَهَا وَ فَطَرَهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَ ابْتَدَعَهَا" (همه اشیاء را به اجناسی مختلف در حدود و اندازه‌ها و غرائز و صورتها تقسیم کرد. مخلوقاتی هستند که خلقت آنها را استوار کرده، و آنها را بر اساس اراده متین خود به وجود آورده است.) باز در همین خطبه می فرماید: "الَّذِي ابْتَدَعَ الْخَلْقَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ امْتَنَلَهُ وَ لَا مَقْدَارٍ احْتَدَى عَلَيْهِ مِنْ خَالِقٍ مَعُودٍ كَانَ قَبْلَ" (خدایی که آفریده‌ها را به وجود آورد بدون اینکه از نقشه دیگری اقتباس نماید، یا در به وجود آوردن آنها از به وجود آورنده‌ای پیش از خود الگو بردارد.) در خطبه ی ۱۶۵ نیز می فرماید: "ابْتَدَعَهُمْ خَلْقًا عَجِيبًا مِنْ حَيَوَانٍ وَ مَوَاتٍ وَ سَاكِنٍ وَ ذِي حَرَكَاتٍ وَ أَقَامَ مِنْ شَوَاهِدِ الْبَيِّنَاتِ عَلَى لَطِيفِ صُنْعِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ مَا انْقَادَتْ لَهُ الْعُقُولُ مُعْتَرِفَةً بِهِ وَ مَسْلَمَةً لَهُ وَ نَعَقَتْ فِي أَسْمَاعِنَا دَلَالَتُهُ عَلَى وَحْدَانِيَّتِهِ" (موجودات را آفرید آفریدنی عجیب، از جانداران و بی جان، و آرام و متحرک و بر لطافت صنعش و عظمت قدرتش شواهدی آشکار اقامه کرد که عقلها در برابر آن سر فرود آوردند در حالی که به وجود او اعتراف نموده و تسلیم فرمان شدند. و دلایل او بر توحیدش در گوشه‌های ما فریاد می‌زند.) در همین خطبه در مورد خلقت برخی پرندگان و عجایب این خلقت سخن گفته است. در خطبه ی ۶۵ نیز در مورد قدرت باری تعالی می فرماید: "وَ كُلُّ قَادِرٍ غَيْرُهُ يَقْدِرُ وَ يَعْجُزُ" (هر قادری غیر او گاهی عاجز است و گاهی ناتوان.) یا در خطبه ی ۹۱ می فرماید: "هُوَ الْقَادِرُ الَّذِي إِذَا ارْتَمَتِ الْأَوْهَامُ لِنُدْرِكَ مُنْقَطِعِ قُدْرَتِهِ" (او توانایی است که اگر همه اوهام برای شناخت نهایت قدرتش

پیشرفت کنند، همه و همه را باز می دارد.) یا در خطبه ی ۱۵۲ می فرماید: "عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ وَ رَبٌّ إِذْ لَا مَرْبُوبٌ وَ قَادِرٌ إِذْ لَا مَقْدُورٌ" (دانا بوده وقتی که معلومی نبوده، پروردگار بوده زمانی که پروریده وجود نداشت، توانا بوده آن گاه که مقدوری نبوده است.) یا در باره ی یکسان بودن خلقت موجودات در نزد خداوند متعال و در مقابل قدرت و علم او می فرماید: "مَا الْجَلِيلُ وَاللَّطِيفُ وَالنَّقِيلُ وَالْخَفِيفُ وَالْقَوِيُّ وَالضَّعِيفُ فِي خَلْقِهِ إِلَّا سَوَاءٌ" (بزرگ و کوچک، سنگین و سبک، قوی و ضعیف در عرصه گاه خلقتش نیست مگر اینکه نسبت به قدرت او مساویند.)

خداوند متعال به دلیل اینکه ازلی و ابدی و بسیط و نامتناهی است، قادری است که هیچ عقل و خردی نمی تواند حق را آنچنان که هست در یابد. پس قدرت خداوند شبیه قدرت انسان و مخلوقات دیگر نیست تا بتوان به چگونگی قدرت او پی برد. خداوند سبحان از لحاظ قدرت و علم، به همه ی اشیاء و مخلوقات احاطه ی مطلق دارد. حضرت در این مورد می فرماید: "لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ وَالْغَلْبَةُ لِكُلِّ شَيْءٍ وَالْقُوَّةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ"^۱ (به هر چیزی احاطه دارد، و بر هر چیزی غالب است، و بر همه چیز تواناست.) یا می فرماید: "كُلُّ شَيْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ كُلُّ شَيْءٍ قَائِمٌ بِهِ غَنَى كُلِّ فَقِيرٍ وَ عَزَّ كُلُّ ذَلِيلٍ وَ قُوَّةُ كُلِّ ضَعِيفٍ وَ مَفْرَعُ كُلِّ مَلْهُوٍ"^۲ (همه چیز فروتن برای او، و هر چیزی قائم به اوست. ثروت هر نیازمند، و عزت هر ذلیل، و قدرت هر ناتوان، و پناهگاه هر ستم رسیده است.) نیز در خطبه ی ۸۲ معروف به غراء، علو مرتبه ی حضرت حق را به خاطر قدرت او می داند و می فرماید: "الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ ... وَ اسْتَعِينَهُ قَاهِرًا قَادِرًا"^۳ (حمد خدای را که از همه چیز به قدرتش برتر است ... و از او کمک می طلبیم که غالب است و قوی.) حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در باره ی علم مطلق خداوند در خطبه ی ۱۶۳ می فرماید: "عِلْمُهُ بِالْأَمْوَاتِ الْمَاضِينَ كَعِلْمِهِ بِالْأَحْيَاءِ الْبَاقِينَ وَ عِلْمُهُ بِمَا فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى كَعِلْمِهِ بِمَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى"^۴ (آگاهی به مردگان گذشته همچون آگاهی به زندگان باقی است، و دانش او به آنچه در آسمانهاست همچون دانش اوست به آنچه در طبقات پایین زمین است.) در کلام دیگری می فرماید: "أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا وَ لَأَمِّ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا وَ عَزَّرَ عَرَائِزَهَا وَ أَلَزَمَهَا أَشْبَاحَهَا عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ابْتِدَائِهَا مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَ انْتِهَائِهَا عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَ أَخْبَائِهَا"^۵ (موجودات را پس از به وجود آمدن به مدار اوقاتشان تحویل داد، و بین اشیاء گوناگون ارتباط و هماهنگی برقرار کرد، ذات هر یک را اثر و طبیعتی معین داد، و آن اثر را لازمه وجود او نمود، در حالی که به تمام اشیاء پیش از به وجود آمدنشان دانا، و به حدود و انجام کارشان محیط و آگاه، و به اجزا و جوانب همه آنها آگاه و آشنا بود.)

همچنین در خطبه ی ۹۱ می فرماید: "قَدَّرَ مَا خَلَقَ فَأَخْكَمَ تَقْدِيرَهُ وَ دَبَّرَهُ فَأَلْطَفَ تَدْبِيرَهُ وَ وَجَّهَهُ لِرُوحِهِ"^۶ (آنچه را آفرید برایش اندازه قرار داد و اندازه اش را محکم کرد، و تدبیر نمود و به خوبی تدبیر فرمود، و آن را در مسیر رسیدن به هدف خود قرار داد.)

۱- همان، خطبه ۵۵۵

۲- همان، خطبه ۶۶

۳- همان، خطبه ۹۹۹

۴- همان، خطبه ۱

خداوند عالم است

خداوند کسی است که قبل از به وجود آمدن اشیاء به تمام حالات و اجزاء آنها آگاه بوده و به همه ی جوانب آنها احاطه داشته است. حضرت عیسی علیه السلام در ادامه ی خطبه ۹۱ در مورد علم خداوند می فرماید: "عَالِمُ السِّرِّ مِنْ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ وَ نَجْوَى الْمُتَخَفِينَ وَ خَوَاطِرِ رَجْمِ الظُّنُونِ" (خداوند از اسرار نهران مردم، و از پنهان سخن گفتن راز گویان، و از آنچه در خاطرشان به سبب گمان خطور می کند، آگاه است) خداوند متعال به دلیل اینکه علت تامه ی همه ی موجودات است، به تمام امور آشکار و خفی آنها آگاه است. خداوند در قرآن بارها می فرماید: "علیم بذات الصدور". حضرت امیر **مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ** در مواردی دیگری نیز در مورد علم خداوند می فرماید: "كُلُّ سِرٍّ عِنْدَكَ عَلَانِيَةٌ وَ كُلُّ غَيْبٍ عِنْدَكَ شَهَادَةٌ"^۳ (هر رازی نزد تو آشکار است و هر پنهانی در پیش تو حاضر است). یا می فرماید: "عَالِمٌ إِذْ لَا مَعْلُومٌ"^۴ (خداوند عالم بود آنگاه که معلومی نبود). یا اینکه می فرماید: "عَلِمَ مَا يَمْضِي وَ مَا مَضَى"^۵ (از گذشته و آینده با خبر است). در جای دیگر می فرماید: "الْعَالِمُ بِلَا اِكْتِسَابٍ وَ لَا اَزْدِيَادٍ وَ لَا عِلْمٍ مُسْتَفَادٍ"^۶ (دانا است اما نه اینکه معلوماتش اکتسابی باشد و بر آن افزوده شود و نه اینکه از کسی فراگیرد). در حکمت ۳۲۴ نیز می فرماید: "اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ"^۷ (از معصیت خدا در خلوتگاه های خود بپرهیز زیرا آنکه شاهد است، خود حاکم است). یا در خطبه ۱۸۳ می فرماید: "إِنَّ أَسْرَرَتُمْ عِلْمَهُ وَ إِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتَبَهُ"^۸ (اگر پنهان کنید می داند، و اگر آشکار نمایید ثبت می کند). در جای دیگر نیز می فرماید: "يَعْلَمُ عَجِيجَ الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ وَ مَعَاصِيَ الْعِبَادِ فِي الْخَلَوَاتِ وَ اخْتِلَافَ النَّيَّانِ فِي الْبِحَارِ الْعَامِرَاتِ وَ تَلَاطُمِ الْمَاءِ بِالرِّيَّاحِ الْعَاصِفَاتِ"^۹ (خداوند آواز وحوش را در بیابانها، و گناهان بندگان را در نهرانها، و آمد و شد ماهیان را در دریاها ی ژرف، و تلاطم امواج آب را با وزش تندبادهای خبر دارد). از این سخنان امام علی **عَلَيْهِ السَّلَامُ** این گونه به دست می آید که، خداوند کسی است که قبل از به وجود آمدن اشیاء به تمام حالات و اجزاء آنها آگاه بوده و به همه ی جوانب آنها احاطه داشته است. خدای متعال ذاتا نسبت به هر چیز، عالم است و بی آنکه واسطه ای از قبیل حواس و قوای ادراکی و هر وسیله ی علمی دیگر که فرض شود، به کار برد، بدون هیچ ساتری آنها را مشاهده می کند؛ زیرا او موجودی است که پیوسته بوده و خواهد بود و از زمان و مکان خالی، و مبدأ آفرینش زمان و مکان است و در همه جا حضور دارد و از همه ی اسرار و نهفته ها آگاه است. اینها همه نشان از علم و قدرت بی پایان و مطلق خداوند قادر و توانا است که قطره ای از دریای معرفت امام **مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ** نسبت به ذات پاک الهی است.

۳- همان، خطبه ۹۹۹

۴- همان، خطبه ۲۲۲

۵- همان، خطبه ۱۱۱

۶- همان، خطبه ۳۳۳

۷- همان، خطبه ۸۸۸

خدا حی است

از جمله صفات کمالیه ی حضرت حق در کلام امام علی علیه السلام، آن قرآن ناطق که کلامش از وحی الهی سرچشمه می گیرد، صفت «حیات» است که در قرآن به این صفت خداوند بارها اشاره شده است. (که نمونه ی بارز آن، آیه الکرسی است.) حضرت امیر علیه السلام در نهج البلاغه به این صفت کمالیه ی باری تعالی در این آیه ی شریفه اشاره دارد و می فرماید: " فَلَسْنَا نَعْلَمُ كُنْهَ عَظَمَتِكَ إِلَّا أَنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ حَيٌّ قَيُّومٌ لَا تَأْخُذُكَ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ"^۲ (ما حقیقت عظمت و بزرگی تو را نمی دانیم ولی این اندازه می دانیم که تو زنده و قائم به ذاتی (همه چیز به تو قائم و وابسته است)، تو را نه خواب سبک و چرتی فرا می گیرد و نه خواب سنگینی.) حضرت به علم کوتاه انسان از درک صفات خداوند اشاره می کند و در واقع مرادش از این بیان این است که آنچه ما در مورد صفت حیّ تو می دانیم همان مقداری است که تو خود تعلیم دادی و ما نسبت به حقیقت عظمت و بزرگی تو نا آگاهیم. در خطبه ۱۳۴ نیز می فرماید: " حَيٌّ لَا يَمُوتُ"^۱ (خدایی که زنده است و هرگز نمی میرد.) حیات خداوند سبحان عین ذات اوست و او زنده ی جاودان و حیات بخش است. حیات همه ی موجودات از اوست و غیر او در حیات قائم به او هستند.

خدا بینا و شنوا است

از جمله صفات کمالیه ی خداوند متعال، صفات «سمیع» و «بصیر» است. مقصود از اتصاف این دو صفت به خداوند متعال، دیدن و شنیدن با ابزار و آلت دیدن و شنیدن مانند دیدن و شنیدن انسان نیست. حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه در این باره می فرماید: " السَّمِيعُ لَا بِأَذَانٍ"^۲ (شنواست نه با ابزار) در جای دیگر می فرماید: " يَسْمَعُ لَا بِخُرُوقٍ وَ أَدْوَاتٍ"^۱ (می شنود نه با شکافهای گوش و ابزار شنوایی) لذا نباید شنیدن و دیدن او را با شنیدن و دیدن انسان مقایسه کرد. انسان صدای بسیار آهسته را نمی شنود، همچنین از شنیدن صداهای دور عاجز است اما خداوند سبحان چون آفریننده ی تمامی صداها است، تمام شنیدنی ها در نزد او حاضر است. از این رو حضرت علی علیه السلام در خطبه ی ۶۵ سمیع بودن او را اینگونه توصیف می کند: " وَ كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَ يُصْمُهُ كَبِيرُهَا وَ يَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا"^۳ (هر شنونده ای غیر او از شنیدن صداهای آهسته ناشنوا، و از شنیدن آوازهای بلند کر، و از شنیدن صداهای دور محروم است.) در واقع تمامی محسوسات و شنیدنی ها نزد خدا حاضر است و خدا بر آنها و هر چیز دیگری احاطه دارد. امواج صداهای دور به گوش انسان نمی رسد و تنها صداهای نزدیک و معمولی را می شنود؛ اما تمامی صداها در نزد حضرت حق حاضر است. حضرت امیر علیه السلام در جای دیگر می فرماید: " مَنْ تَكَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ وَ مَنْ"

۲- همان، خطبه ۰۰۰

۱- همان، خطبه ۲۲۲

۲- همان، خطبه ۶۶۶

سَكَّتَ عِلْمَ سِرِّهِ^۳ (سخن هر سخنگو را می شنود، باطن هر خاموش را می داند.) در نهی از غیبت می فرماید: "وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ"^۴ (و خداوند شنوا و شاهد است.) در حکمت ۲۰۳ نیز مردم را از گفتن هر سخنی باز می دارد و به این مطلب رهنمون می شود که هر کس هر سخنی بگوید، خداوند آن را می شنود. ایشان می فرماید: "أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِنْ قُلْتُمْ سَمِعَ وَإِنْ أَسْمَرْتُمْ عَلِمَ" (ای مردم، از [عذاب] خدا بپرهیزید که اگر حرف زدید می شنود، و اگر نهفته دارید می داند.) یعنی اگر کلامی را بر زبان آورید خداوند آن را می شنود و اگر آن را در ذهن خود بپردازید بدون اینکه بر زبان بیاورید خداوند با علم مطلقش بر آن احاطه دارد. ایشان در نامه ۵۳ به مالک اشتر از ظلم کردن به مظلوم هشدار می دهد و می فرماید: "فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ" (خداوند شنوای دعای ستمدیدگان است.)

ایشان در کیفیت «بصیر» و «بینا» بودن خداوند می فرماید: "وَالْبَصِيرُ لَا يَتَفَرِّقُ آلَةً"^۵ (و بیناست نه با برهم زدن چشم) یا در جای دیگر می فرماید: "لَا يَنْظُرُ بَعَيْنٍ ... وَ لَا يُدْرِكُ بِالْحَوَاسِ" (با چشم نمی بیند ... و به حواس در نمی آید.) در جای دیگر می فرماید: "بَصِيرٌ إِذْ لَا مَنْظُورَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ"^۶ (بیناست بدون احتیاج به منظرگاهی از آفریده هایش.) در کلام ۱۷۹ می فرماید: "بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَةِ" (بیناست ولی به داشتن چشم معرفی نگردد.)

چون خداوند بر خلاف مخلوقات، به اشیاء علم حضوری دارد، از این رو از آنچه در حجاب است، آگاهی دارد و هیچ چیزی مانع دیدن او نمی شود. به همین جهت هر بیننده ای توان دیدن هر چیزی را ندارد؛ لذا حضرت امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه ی ۶۵ می فرماید: "كُلُّ بَصِيرٍ غَيْرُهُ يَعْمَى عَنْ خَفِيِّ الْأَلْوَانِ وَ لَطِيفِ الْأَجْسَامِ" (و هر بیننده ای غیر او از دیدن رنگهای پنهان و اجسام لطیف کور است.) یا در خطبه ۱۸۳ در توصیه به تقوای الهی می فرماید: "فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينِهِ وَ نَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ وَ تَقَلُّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ" (خدایی که در مقابل نگاه او هستید، و مهار زندگی شما در دست قدرت او و تغییرتان از حالی به حالی در کف قوت اوست.) همچنین در موارد متعددی حضرت علی علیه السلام در مورد بینایی و بصیر بودن خداوند متعال سخن گفته است که در بسیاری از موارد این بصیر و سمیع بودن خدا به صفت علم ایشان برگشت دارد. آن حضرت در باره ی اینکه همه چیز در محضر و جلو دید خداوند متعال است هشدار داده و می فرماید: "احْذَرُ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَ يَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ"^۱ (برحذر باش که خداوندت تورا در معصیتی ببیند، و از طاعتش غایب، که از زیانکاران خواهی بود.)

۳- همان، خطبه ۶۶۶

۴- همان، خطبه ۱۱۱

۵- همان، خطبه ۱۱۱

۶- همان، خطبه ۱

۱- همان، حکمت ۳۳۳

خدا سخن می گوید

از صفات کمالیه خداوند متعال که در قرآن بیان شده است و حضرت علی علیه السلام در سخنان خود به آن پرداخته است، صفت «تکلم» ذات پاک اوست. خداوند سبحان بنا به نص صریح قرآن با پیامبرش سخن گفت. "كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا"^۲ در واقع متکلم بودن یکی از صفات حضرت حق است که حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام این سخن گفتن و تکلم خداوند را به بهترین شکل تبیین فرموده است. ایشان در موارد بسیاری در باره ی سخن گفتن حضرت حق مطالب و اشاراتی را بیان فرموده اند. ایشان در خطبه ی ۱۸۲ در باره ی سخن گفتن خدا با حضرت موسی می فرماید: "الَّذِي كَلَّمَ مُوسَى تَكْلِيمًا وَ أَرَاهُ مِنْ آيَاتِهِ عَظِيمًا بِلَا جَوَارِحٍ وَ لَا أَدْوَاتٍ وَ لَا نُطْقٍ وَ لَا لَهَوَاتٍ" (خداوندی که با موسی سخن گفت، و از آیات عظیمه اش به او نمایاند ولی بدون اعضا و ابزاری به کار گیرد، بی توسط سخنی که از کام و زبان کوچک درآید.) در واقع تکلم در خداوند به معنای تکلم در انسان نیست که با اعضا و جوارح انجام شود؛ بلکه کلام خداوند با ایجاد امواج صوتی در اشیاء و فضا می باشد که با پیامبرش با ایجاد همین امواج و از وراء شجره بود. در جای دیگر به عدم شباهت تکلم خداوند با انسان اشاره دارد و می فرماید: "مُتَكَلِّمٌ لَا بَرُوَّةَ"^۳ (گویاست نه با اندیشه) خداوند سبحان برای سخن گفتن نیازی به تفکر و اندیشیدن ندارد و الفاظ و کلمات را به کار نمی گیرد. حضرت در جای دیگر می فرماید: "يُخْبِرُ لَا بِلِسَانٍ وَ لَهَوًا ... يَقُولُ وَ لَا يَلْفُظُ وَ يَحْفَظُ وَ لَا يَنْحَفِظُ ... إِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَاءٌ"^۴ (خبر می دهد ولی نه به زبان بزرگ و زبان کوچک ... می گوید نه با تلفظ، حفظ می کند نه با قدرت حافظه ... بلکه کلامش همان فعلی است که آن را ایجاد کرده است.)

خداوند اراده می کند

از دیگر صفات عالیه و کمالیه ی خداوند متعال که در قرآن از آن سخن گفته شده است، صفت اراده ی او می باشد. خداوند سبحان صاحب اراده است و کارها را طبق خواست و اراده ی خود انجام می دهد و در ارائه ی فعل، مقهور اراده ی دیگری نیست. در قرآن کریم لفظ اراده و مشتقات آن برای خداوند بسیار به کار رفته است. اراده ی خداوند متعال بر اساس حکمت و مصلحت او است. طبق آیه ۸۲ سوره یس، اراده ی خداوند متعال، همان «امر» و «انشاء» اوست برای ایجاد اشیاء و مخلوقاتش، می فرماید: "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" (چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می گوید، موجود شو، پس موجود می شود.) حضرت علی علیه السلام اشارات زیبایی در این مورد دارد و می فرماید: "بَدَايَا خَلَائِقٍ أَحْكَمَ صُنْعَهَا وَ

۲- نساء/ ۴۴.

۳- همان، خطبه ۹۹۹.

۴- همان، خطبه ۶۶۶.

فَطَرَهَا عَلَىٰ مَا أَرَادَ وَابْتَدَعَهَا^{۱۱} (مخلوقات را آفرید و در آفرینش آنها حکمت به خرج داد و آنها را آنگونه که می خواست ابداع کرد). حکمت خداوند در آفرینش به این معناست که به واسطه ی علم ذاتی خود موجودات را از نیستی به هستی رساند و هر کدام را بر طبق طبایع آنها با ویژگی های خاص آن و علم به مصلحتش بدون هیچ نمونه ی قبلی به وجود آورد. اراده ی خداوند به این صورت است که اگر بخواهد چیزی را از نیستی به وجود آورد و لباس هستی به آن بپوشاند، می فرماید باش، او نیز به جود می آید. (أَنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) اما این دستور او لفظی و صوتی نیست. حضرت علی علیه السلام در این مورد می فرماید: " يَقُولُ لِمَنْ أَرَادَ كَوْنَهُ كُنْ فَيَكُونُ لَا بِصَوْتٍ يَفْرَعُ وَلَا بِنِدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ أَنْشَأَهُ"^{۱۲} (چون بخواهد کسی را به وجود آورد می گوید باش پس بی درنگ به وجود می آید، نه به آوازی که گوشها را بکوبد، و نه به صدایی که شنیده شود، بلکه کلامش همان فعلی است که آن را ایجاد کرده است). در جای دیگر می فرماید: " لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ مِنْ نُورٍ يَخْطَفُ الْأَبْصَارَ ضِيَاؤُهُ وَ يَبْهَرُ الْعُقُولَ رَوَاؤُهُ وَ طِيبٌ يَأْخُذُ الْأَنْفَاسَ"^{۱۳} (اگر خداوند می خواست آدم را از نوری که روشنی اش دیده ها را برباید، و زیبایی آن خردها را مات و مبهوت کند، و از ماده خوشبویی که بوی خوشش نفسها را بگیرد بیافریند می آفرید).

حضرت امیر مؤمنان علیه السلام هدف خداوند اراده ی برخی امور را اینگونه تبیین می کند: " إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ يُبَلِّغَكُمْ أَيْكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا"^{۱۴} (خداوند اراده کرد تا شما را آزمایش کند که کدامتان دارای بهترین عمل هستید). در جای دیگر می فرماید: " لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِتِّبَاعُ لِرُسُلِهِ وَ التَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ وَ الْخُشُوعُ لَوْجْهِهِ وَ الْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ وَ الْإِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ أُمُورًا لَهُ خَاصَّةٌ لَا تَشْوِبُهَا مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ وَ كَلَّمَا كَانَتْ الْبَلْوَى وَ الْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمُثْوَبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلًا"^{۱۵} (ولی خداوند پاک اراده فرمود پیروی از انبیائش، و تصدیق کتابهایش، و خشوع در پیشگاهش، و تسلیم در برابر فرمانش، و گردن نهادن به طاعتش اموری باشد خاص او، و نیت دیگری با آن حقایق نیامیزد، که هرچه آزمایش و امتحان بزرگتر، پاداش و جزایش فراوان تر است). خداوند سبحان اراده کرده است تا موحد برای تقرب به او وفنا شدن در او از پیامبران پیروی کند و کتابهای آسمانی را تصدیق کند؛ زیرا این دو امر انسان را به سعادت می رسانند. از او خواسته است تا در برابر فرمان حق تسلیم محض او باشد.

در بیان صفات کمالیه ی خداوند متعال به همین مقدار بسنده می شود.

۱- همان، خطبه ۱۱

۲- همان، خطبه ۶۶۶

۳- خطبه ۲۲۲

۴- همان، خطبه ۳۳۳

نتیجه گیری

از مطالب پیش گفته، نتایج زیر به دست می آید:

- ۱- طبق اصول پنج گانه ی دین، معرفت خدا از مسائل غیر قابل انکار است و هر فرد مسلمان باید ابتدا به شناخت حضرت حق دست یابد و دین خود را بر پایه ی این شناخت بنا سازد.
- ۲- شناخت خداوند متعال با استفاده ابزار شناخت که در قرآن معرفی شده است، قابل دسترسی می باشد.
- ۳- این ابزار عبارتند از «حس»، «عقل»، «وحی» و «دل»: حس فقط برای شناخت محسوسات است و در راه شناخت خدا هیچ کاربردی ندارد اما شناخت خدا به وسیله ی عقل و وحی و دل یا شهود باطنی امکان پذیر است، ولی شناخت با ابزار دل یا شهود فقط به شناخت شخصی منجر می شود؛ چرا که از جمله ی علم حضوری است.
- ۴- اگر انسان از شناخت خدا عاجز است، این عدم شناخت به خاطر دوری از «وحی» است که اگر انسان «وحی» الهی را نصب العین خود قرار دهد، قطعاً به شناخت می رسد.
- ۵- سخنان حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه که نشأت گرفته از وحی است، به خوبی در شناخت خداوند به انسان مدد می رساند.
- ۶- اگر حضرت می فرماید کمال اخلاص برای خداوند، نفی صفات از اوست، به قرینه ی ما بعد، منظور این است که انسان نباید با صفاتی که در مخلوقات سراغ دارد خدا را وصف و او را به تصویر کشد. وصف خداوند متعال فقط با تعالیم خود خداوند در قرآن و پیامبر اکرم ﷺ و امامان معصوم علیه السلام امکان دارد.
- ۷- شناخت انسان از خداوند در مورد صفات کمالیه ی خداوند نیز منحصر در صفاتی است که خود خداوند متعال در قرآن از آنها نام برده است و در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام به زیبایی تبلور یافته و تبیین شده است.

منابع

*قرآن

*نهج البلاغه

- ۱- ابراهیم زاده، عبدالله، دین پژوهی، تهران، اداره آموزش های عقیدتی سیاسی سپاه، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- ۲- انصاریان، حسین، معرفت در اسلام، قم، دارالعرفان، بی جا، ۱۳۸۹.
- ۳- جعفری، محمد تقی، خدا و جهان از دیدگاه علی بن ابی طالب علیه السلام، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۴- حسین زاده، محمد، در آمدی بر معرفت شناسی و مبانی معرفت دینی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- ۵- دیلمی، ابی الحسن، ارشاد القلوب، قم، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲.
- ۶- سبحانی، سعید، جهان بینی و شناخت، تهران، اداره آموزش های عقیدتی سیاسی سپاه، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ۸- صدوق، محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، توحید، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۳۹۸.
- ۹- طباطبایی، سید علی، شرح موضوعی نهج البلاغه، بی جا، مطبوعات دینی، ۱۳۸۷، ج ۱.
- ۱۰- طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۴۱۷، ج ۵.
- ۱۱- _____، اصول فلسفه و روش رئالیسم با حاشیه ی شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۴، ج ۱.
- ۱۲- _____، علی علیه السلام و فلسفه الهی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، بی جا، ۱۳۸۸، ج ۱.
- ۱۳- فیاضی، غلامرضا، در آمدی بر معرفت شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۹۳.
- ۱۴- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵، ج ۱.
- ۱۵- مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، بی جا، ۱۴۰۴، مجلدات ۲، ۳۲، ۵۶، ۶۶، ۷۴ و ۷۵،

۱۶- مصباح یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ هشتم، ۱۳۸۸، جلد ۱.

۱۷- مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، تهران، انتشارات صدرا، چاپ بیست و دوم، ۱۳۷۹.

۱۸- مطهری خواه، ذبیح، صفات جلال و جمال در عرفان و نهج البلاغه، بی جا، دار النشر الاسلام، چاپ اول، ۱۳۷۸،

۱۹- مغنیه، محمد جواد، ترجمه فی ظلال نهج البلاغه، قم، دارالکتاب الاسلامی، بی جا، ۱۳۷۸، ج ۵.

۲۰- مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرالمؤمنین شرحی تازه بر نهج البلاغه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۵، ج ۱.

۲۱- موسوی خمینی، روح الله، شرح دعای سحر، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۲۲- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت، چاپ اول، ۱۴۰۸، ج ۱۱.

۲۳- هاشمی رفسنجانی، اکبر، فرهنگ قرآن، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ج ۱۷.

۲۴- یوسفیان، حسن، عقل و وحی، تهران، انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۳.

مقالات

۱- شریعتمداری، محمد تقی، توحید از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه ۱، سفینه، شماره ۴، بهار ۱۳۸۳، ص ۴۴-۵۹.

۲- _____، توحید از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه ۲، سفینه، شماره ۵، بهار ۱۳۸۳، ص ۱۱۷-۱۲۷.

۳- _____، توحید از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه ۲، سفینه، شماره ۶، بهار ۱۳۸۴، ص ۹-۱۹.